

درآمدی بر شناخت قدرت لطیف گفتمان انقلاب اسلامی

نویسنده: عبدالله عمیدی^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۲/۳۰

فصلنامه مطالعات بسیج، سال سیزدهم، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۸۹

چکیده

در ادبیات گفتمان غرب؛ قدرت نرم برابند تأثیرهایی است که از راه رسانه، دیپلماسی و دیگر ابزارها، توسط جامعه مخاطب پذیرفته می‌شود و توان نفوذ آن تا عقل حسابگر است که جنبه‌های سطحی "جامعه طبیعی" و حداکثر "جامعه فلسفی" را در بر می‌گیرد!

قدرت نرم ویژگی‌های خاص خود را دارد که برآمده از خاستگاه گفتمان تمدن غرب است و تا سطحی از وجود انسان را پوشش می‌دهد که در نهایت، لبه ابتدایی لایه عقل وجود آدمی (عقل معاش اندیش) است که جامعه‌ای را ایجاد می‌کند که اقتضای عمل در آن، انجام عمل توسط فرد دیگر است؛ یعنی معامله؛ که در ادبیات غرب به وسیله توماس هابز به عنوان "قرارداد اجتماعی" مطرح شد.

اما جامعه دینی که بر دو پایه امت و امام شکل می‌گیرد، حس تدبیر که به واسطه زحمات انبیاء علیهم السلام در بشر ایجاد شده، مقتضی قیام به حاجت برادر است؛ ولو حاجتی در مقابل آن نبوده باشد و لذا ناموس عون بر قائمه همت عالیّه انسانیت مستقر شده و ترغیب به آن در شریعت مطهره فوق حد احصا است.

این ویژگی‌ها که منحصرأ در اختیار جامعه ولایی است، تولید نوعی از قدرت می‌کند که از برترین قدرتهاست و در این نوشتار، "قدرت لطیف" نامیده شده و تلاش بر شرح آن است.

نگاه از این افق به عمل و نیت و حرکت اجتماعی، نه تنها معنا و مفهوم وضعی قابل حس و درک مادی می‌دهد، بلکه آن را به قامتی می‌آراید که لذتی پایدار نیز عطا می‌کند.

واژگان کلیدی:

قدرت نرم، فطرت، ولایت، عقل جزوی، وهم، بازی فریب، انس، کمال، عزت.

۱. کارشناس علوم ارتباطات اجتماعی

مقدمه

این نوشتار در بستر ادبیات اجتماعی دینی حرکت کرده و پاسخی کنش‌مندان به نیاز امروز جامعه و انقلاب اسلامی است. هم‌زمانی با گفتمان غرب در موضوع تهدید نرم شاید خود نوعی غلتیدن در دام تهاجم علمی، فرهنگی و سیاسی آنان باشد! حال آنکه انقلاب اسلامی، خود واضح‌گفتمانی نوین در جهان معاصر با هدف نجات بشر از تمدن سلطه‌گر، تنهاخور و خونریز غرب است و برای تمام شئون خود، تعریف مبتنی بر اعتقاد دارد. جامعه دینی که بر دو پایه امت و امام شکل می‌گیرد، ویژگی‌های منحصر به فردی دارد و قدرتی را تولید می‌کند که از برترین قدرتها محسوب می‌شود و در این نوشتار آن را «قدرت لطیف» می‌نامیم. قدرت لطیف معطوف به منبع هستی‌شناسی برآمده از وحی الهی و منبع معرفت‌شناسی (عقل و نقل) است. این قدرت، منابع و ابعاد و سطوح مختلفی دارد که نوشتار حاضر تلاشی است مقدماتی جهت تبیین و تفسیر آنها..

۱. قدرت^۱

ابتدا لازم است نگاهی به سیر مفهوم قدرت در اندیشه‌های صاحب‌نظران گذشته تا حال داشته باشیم. بیشتر کسانی که در حوزه مسائل حکومت، جامعه، سیاست و روابط حاکم و مردم فعالیت فکری می‌کنند، در مورد قدرت، طرح نظر کرده‌اند. در این مجال، به قدر وسع و حوصله بحث، به موضوع قدرت اشاره خواهد شد.

۱-۱. قدرت از نگاه ماکس وبر

ماکس وبر پیش از تعریفهای دوران اخیر از قدرت، می‌گوید هیچ سلطه‌ای به اطاعت، که جز فرمانبرداری ظاهری از روی دلیل فرصت‌طلبی یا احترام نیست، قانع نمی‌شود، بلکه در صدد بر می‌آید که در میان اتباع خویش، ایمان به مشروعیتش را برانگیزد؛ یعنی اطاعت خشک و خالی را به اعتقاد به حقانیتی که نماینده آن است مبدل کند.

وی سه نوع سلطه بازمی‌شناسد:

نخست، سلطه قانونی که مبنای عقلانی دارد و مبنای آن اعتقاد به قانونی بودن مقرراتی است که به شیوه عقلانی وضع شده و بر مشروعیت رهبرانی است که به قانون تعیین شده‌اند. دوم، سلطه سنتی است که مبنایش اعتقاد بر قداست سنتهای موجود و بر مشروعیت کسانی است که به موجب رسوم جاری به قدرت می‌رسند. سوم، سلطه کاریسماتیک است که مبنای آن بر اعتقاد افراد به ارزشهای شخصی یک مرد است که از قداست، تهوّر یا تجربیاتش مایه می‌گیرد. (ر.ک. به: فروند، ۱۳۶۸، ص ۲۴۰)

۲-۱. قدرت از نگاه هابز تا فوکو

در دوره مدرن دو برداشت از قدرت بر اندیشه سیاسی غرب سیطره داشته است. یکی از این برداشتها که به خصوص در مباحث آکادمیک معاصر برجستگی یافته، ایده قدرت به عنوان یک پدیده صرفاً کمی است. در این معنا، قدرت چیزی بیش از نوعی توانایی کلی و عمومی برای کنش نیست. برداشت پیچیده‌تر دوم، قدرت را نه تنها شامل توانایی کنش، بلکه دارای حق کنش نیز می‌داند و چنین توانایی و حقی را متکی به رضایت کسانی می‌داند که قدرت بر آنها اعمال می‌شود. برداشت دوم در بخش اعظم اندیشه سیاسی و اجتماعی غرب جایگاه محوری دارد، اگر چه همان طور که خواهیم دید حضور آن اغلب ضمنی است و نه صریح.

از «پارسونز» درباره قدرت این تعریف ارائه شده است: توانایی کلی تضمین اجرای تعهدات لازم‌الاجرا توسط واحدهای موجود در یک سیستم عمل جمعی، در زمانی که این تعهدات با توجه به تأثیرشان بر اهداف جمعی مشروعیت یافته‌اند و در صورت سرپیچی، فرض بر آن است که تعهدات با توسل به مجازاتهای موضعی و منفی تقویت می‌شوند. (ر.ک. به: هیندس، ۱۳۸۰، ص ۱۳)

«مان» می‌گوید: قدرت در کلی‌ترین معنایش، توانایی جستجو و تحصيل اهداف از طریق سلطه بر محیط خود است.

«گیدنز» گفته است: بستگی به توانایی فرد برای ایجاد تمایز در وضعیت از پیش موجود امور یا جریان حوادث دارد. عامل اگر توانایی ایجاد تمایز (یعنی توانایی اعمال نوعی قدرت) را از دست بدهد، دیگر عامل نیست. (همان، ص ۲۸)

به گفته «هابز»، از آن رو که قدرت یک انسان در برابر تأثیرات قدرت فرد دیگر، مانع تراشی و مقاومت می‌کند، قدرت چیزی نیست جز زیادت قدرت یکی بر دیگری. بزرگ‌ترین قدرت انسانی، قدرتی است که از قدرتهای اکثر انسانها ترکیب یافته و بر اساس توافق در یک شخص طبیعی یا مدنی قرار گیرد... که به کارگیری تمام قدرتهای آنها را در اختیار داشته باشد. (همان، ص ۲۹)

«ویر» گفته است: بخت انسان یا تعدادی از انسانها برای تحقق اراده خویش در برابر مقاومت دیگرانی که در عمل مشارکت دارند.

«میلز» می‌نویسد: البته منظور ما از قدرتمندان، کسانی هستند که قادرند با وجود مقاومت، اراده خود را عملی سازند.

«دال» تأکید دارد که طرف «الف» به میزانی بر طرف «ب» قدرت دارد که طرف «ب» را به انجام کاری وادارد که بدون واداشتن او انجام نمی‌داد.

وی می‌افزاید: هیچ کس در واقع قدرتمند نیست مگر اینکه بتواند بر نهادهای اصلی سلطه یابد؛ زیرا قدرتمندان واقعی در درجه اول با دسترسی به ابزارهای نهادی قدرت است که قدرتمند می‌شوند. (همان، ص ۳۲-۳۰)

«لاک» گفته است: حق قانونگذاری برای مجازاته‌های مرگ و در نتیجه مجازاته‌های کمتر، به منظور تنظیم و حفظ مالکیت و به کارگیری زور اجتماع در اجرای این قبیل قوانین و دفاع از هیئت سیاسی در مقابل آسیب خارجی، که تمام اینها برای خیر عمومی انجام می‌شود. (همان، ص ۵۷)

«لوکس» می‌گوید: آیا بیشترین اعمال قدرت آن نیست که یک فرد یا افرادی را به داشتن تمایلاتی که می‌خواهید داشته باشند وادار کنید؛ یعنی با کنترل افکار و تمایلاتشان، همراهی آنها را به دست آورید. (همان، ص ۸۰)

و اما «فوکو» می‌گوید: در مطالعه قدرت از مسائل حاکمیت و مشروعیت روی برگردانیم؛ ما محتاج جدا کردن سر پادشاه هستیم؛ در نظریه سیاسی این کار را باید کرد. ما باید روابط قدرت را که به مثابه بازی‌های راهبردی بین آزادی‌ها هستند - بازی‌هایی که به این نتیجه می‌رسند که برخی از مردم در تلاشند رفتار دیگران را تعیین کنند - از حالات سلطه که ما معمولاً قدرت می‌نامیم، متمایز کنیم و بین این دو؛ یعنی بین بازی‌های قدرت و حالات سلطه، تکنولوژی‌های حکومت را داریم.

وی در مقاله سوژه و قدرت می گوید: سؤال در مورد اینکه امور چگونه رخ می دهند؛ یعنی اینکه چنین قدرتی وجود ندارد. حداقل باید پرسید وقتی که شخص چنین اصطلاح کلان و شیء‌واره‌ای را به کار می گیرد، چه مضمون‌هایی را در ذهن دارد. باید فکر کنیم زمانی که فرد این دو سؤال قدرت چیست و از کجا ناشی می شود را به طور مکرر مطرح می کند، شکل‌بندی بسیار پیچیده‌ی واقعیات را فراموش کرده است.

نکته جالب بیان فوکو این است که در جدیدترین تعریف گفتمان غرب از قدرت، همچنان اسیر سلطه است: که در طول تاریخ خود از طریق مراسم و آیینها و راهکارهای دقیقی که حقوق و تعهدات را تحمیل می کنند، تثبیت شده است ... قانون عبارت است از لذت حساب شده و بی‌امان، مسرت از خون موعودی که موجب تحریک دائمی سلطه‌های جدید و به صحنه رفتن صحنه‌های دقیقاً مکرر خشونت می شود... این طور نیست که انسانیت به تدریج از جنگی به جنگ دیگر تا دستیابی نهایی به پیوند متقابل کلی که در آن نهایتاً حکومت قانون به جای جنگ می نشیند، به پیش رود؛ بلکه انسانیت هر یک از خشونت‌هایش را در سیستمی از قواعد تعیین کرده و از این رو، از سلطه‌ای به سلطه دیگر گذر می کند. (همان، ص ۱۱۶-۱۱۱)

«دو مفهوم از قدرت وجود دارد: «قدرت برای» و «قدرت بر». اینکه بگوییم «کنشگر الف قدرت دارد» چندان مفهومی ندارد؛ باید بگوییم کنشگر الف قدرت انجام چه کاری را دارد. بنابر این، می توان گفت که «قدرت برای» بنیادی‌ترین کاربرد اصطلاح «قدرت» است. اما بسیاری از صاحب‌نظران، این جنبه از قدرت را در بسترهای سیاسی واجد اهمیت نمی دانند. به عقیده آنها، کاربرد مهم قدرت سیاسی، قدرتی است که یک کنشگر، بر دیگری اعمال می کند. در واقع؛ «قدرت بر» شامل «قدرت برای» هم می شود؛ زیرا «الف» بر «ب» قدرت اعمال می کند و او را وادار می کند که فلان کار را انجام دهد. «الف» قدرت دارد که «ب» را وادار به انجام فلان کار کند «قدرت برای» و «قدرت بر» را می توان به ترتیب «قدرت پیامدی» و «قدرت اجتماعی» نامید. در مورد اول، به این دلیل قدرت با پیامدهایی همراه است و در مورد دوم، به دلیل آنکه ضرورتاً متضمن رابطه‌ای اجتماعی، حداقل میان دو کنشگر است. از این دو مفهوم می توانیم تعاریف رسمی زیر را نتیجه بگیریم:

قدرت پیامدی: توانایی کنشگر برای آنکه پیامدهایی را ایجاد یا به ایجاد آنها کمک کند. قدرت اجتماعی: توانایی کنشگر برای تغییر ساختار انگیزشی کنشگر یا کنشگران دیگر، به گونه‌ای تعمّدی تا به بروز پیامدهایی منجر شود یا به ایجاد آنها کمک کند. (دودینگ، ۱۳۸۵، ص ۱۱-۱۰)

۳-۱. قدرت در نگاه نای

«جوزف نای» با نگاهی واگرایانه نسبت به تعریفهای گذشته قدرت می‌گوید: قدرت مانند آب و هواست. همه به آن مربوط هستند و در مورد آن صحبت می‌کنند، اما فقط عده کمی آن را می‌فهمند ... همچنین قدرت شبیه عشق و دوست داشتن است، تجربه کردن آن ساده‌تر از تعریف یا اندازه‌گیری آن است، اما کمتر کسی را می‌توان یافت که واقعیت آن را منکر شود. در فرهنگهای زبان، قدرت را توانایی انجام کار تعریف کرده‌اند. قدرت در عمومی‌ترین سطح؛ یعنی به دست آوردن نتایجی که شخص خواهان آن است. لغتنامه همچنین به ما می‌گوید که قدرت؛ یعنی توانایی تأثیرگذاری در رفتار دیگران، به گونه‌ای که موجب اتفاق افتادن آن چیزی که می‌خواهیم، شود. بنابر این، قدرت به طور خاص، قابلیت نفوذ در رفتار دیگران به منظور حصول نتایج دلخواه است... همه ما با قدرت سخت آشنا هستیم. ما می‌دانیم که نیروی نظامی و اقتصادی ممکن است باعث شود دیگران مواضع خود را تغییر دهند. قدرت سخت می‌تواند بر پاداش (هویج) یا تهدید (چماق) متکی باشد. اما گاهی اوقات شما می‌توانید بدون استفاده از تهدید یا پاداش محسوس به نتایج مورد نظرتان دست یابید. راه غیر مستقیم به دست آوردن خواسته‌هایتان را «وجهه دوم قدرت» می‌نامند. ممکن است یک کشور به نتایج مورد نظرش در امور سیاسی جهان دست پیدا کند، فقط بدین دلیل که کشورهای دیگر، ارزشهایش را تحسین می‌کنند. آن کشور را الگوی خود قرار می‌دهند یا آرزوی رسیدن به آن سطح رفاه و آزاداندیشی را دارند و بدین دلایل خواهان پیروی از آن کشور هستند. (ر.ک. به نای، ۱۳۸۷، ص ۴۳-۴۱)

۴-۱. قدرت در نگاه امام خمینی(ره)

«... امام خمینی(ره) بر پایه مبانی هستی‌شناسی و قدرت فلسفی و عرفانی، منشأ همه قدرتها را از خداوند تعالی دانسته است، بنابر این، منشأ قدرت سیاسی را هم از زاویه نگرش فرمانروایان و حاکمان و هم از دیدگاه فرمانبران و تابعان فرا انسانی و خدایی معرفی می‌کند و معتقد است: «این

را باید ما احساس کنیم، این قدرت از منشأ قدرت است، آن قدرتی هم که انبیا داشتند از انبیا نبود. بشر از اول تا آخر هیچ است، آنچه هست قدرت خداست و آن قدرتی که شما را به استقلال و آزادی رساند، قدرت خدای تعالی بود.”

«هر چند ایشان منشأ اصلی قدرت را خدا ذکر کرده‌اند و حفظ و قدردانی از این باور را توصیه فرموده‌اند و گفته‌اند: “شما یا ما خیال می‌کنیم که الان ایران قدرتی دارد؟ لکن این قدرت خداست، در اینجا ظاهر شده است. شما قدر این را بدانید که بفهمید که با قدرت خدا دارید سیر می‌کنید.”

«اما هرگز از ساز و کار تجلی قدرت به دست انسان در جامعه انسانی چشم‌پوشی نکرده‌اند، بلکه معتقد بوده‌اند تجلی و تحقق قدرت در جامعه در واقع به اراده انسانها بستگی دارد؛ بنابراین، این، در پیامی که به مناسبت نخستین سالروز پیروزی انقلاب اسلامی ایران صادر فرمودند، نوشته‌اند: “در چنین روز فرخنده‌ای... دست انتقام حق از آستین ملت رزمنده ایران بیرون آمد و نصرت اعجاز‌آمیز اسلام بر کفر تحقق یافت.”

«یا در پاسخ به این پرسش که در چه صورت فقیه جامع‌الشرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد، نوشته‌اند: “توکی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم در آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین.” (توحیدی، ۱۳۸۱، ص ۱۵۵-۱۵۴)

۲. قدرت نرم^۱

شکل‌گیری ادبیات قدرت نرم مربوط به سالهای اخیر است. برخی بر این باورند که جوزف نای از برجسته‌ترین صاحب‌نظران در این زمینه است. آنچه وی به عنوان قدرت نرم آمریکا نام می‌برد بر محور سه موضوع «فرهنگ»، «سیاستها و ارزشهای داخلی» و «سیاست خارجی» می‌چرخد. او فرهنگ را به دو نوع عالی و عامه تقسیم می‌کند و برای هر کدام اثر و جدآیتهایی را شرح می‌دهد:

«همان‌طور که می‌دانیم، کارشناسان فرهنگی اغلب بین فرهنگ عالی و فرهنگ عامه تمایز

1. Soft power

قایل می‌شوند. برخی از ناظرین با این نظریه موافق هستند که فرهنگ عالی آمریکا برای این کشور قدرت نرم تولید می‌کند. برای مثال، زمانی کالین پاول^۱ وزیر امور خارجه ایالات متحده گفته بود: «من فکر می‌کنم برای کشور ما هیچ دارایی ارزشمندتر از دوستی رهبران آینده جهان که در اینجا تحصیل کرده‌اند نیست». دانشجویان بین‌المللی معمولاً با درک بهتری از ارزشها و نهادهای آمریکایی به خانه باز می‌گردند و همان طور که توسط یکی از گروههای آموزش بین‌المللی بیان شده: میلیونها نفری که در طول سالها در ایالات متحده تحصیل کرده‌اند گنجینه‌ای از حسن نیت را برای کشورمان تشکیل می‌دهند». (نای، ۱۳۸۷، ص ۱۰۱)

فرهنگ عالی از این منظر؛ یعنی نظام دانشی شکل گرفته در فضای ساختار و سازمانهای آموزش که در مقطع تحصیلات عالی می‌تواند ظرفیتی برای ایجاد رغبت و جاذبه باشد. البته وجود تمام تولیدات دانشی مدرن و نوین در این گزاره نهفته است؛ چرا که دانشجو با فضای فکری و فرهنگی غالب بر نظام آموزشی درگیر است و مجموعه‌های مرتبط اقماری و اثرات آن را حس می‌کند.

اما این گفته جای تأمل جدی دارد که: «در واقع؛ تماسهای فرهنگی عالی، اغلب برای ایالات متحده در طول جنگ سرد قدرت نرم به وجود آورد. تعداد زیادی از نهادهای غیر دولتی مانند تئاترها، موزه‌ها و شرکتهای اپرا در اتحاد جماهیر شوروی برنامه اجرا کردند» (نای، ۱۳۸۷، ص ۱۰۲). اهمیت تأمل در این گفته، اشاره به رسانه است!

نای، فرهنگ عامه آمریکایی را از دیگر منابع قدرت نرم آمریکا برمی‌شمرد و می‌گوید: «اینکه تأثیرات سیاسی تماسهای فرهنگی در سطوح عالی را ردیابی کنیم، بسیار ساده‌تر است تا بخواهیم اهمیت سیاسی فرهنگ عامه را با دلیل اثبات کنیم. الکس دوتو کوویل^۲ در قرن ۱۹ نشان داد که در یک کشور آزاد هیچ محدودیتی برای طبقه یا دسته صنعتگران و تولیداتشان وجود ندارد. به عبارتی؛ محبوبها طعم پیروزی را می‌چشند. به علاوه، در اقتصاد سرمایه‌داری، منافع بازرگانی همیشه به دنبال بازارهای گسترده می‌گردد که این اغلب منجر به شکل‌گیری پایین‌ترین مخارج مشترک فرهنگی می‌شود. برخی بر این اعتقادند که فرهنگ عامه آمریکایی

1. colin powell
2. Alexis Deto Qeville

از طریق نیروی بازاریابی و وعده لذت و خوشی، مردم را فریب می‌دهد. اکثر روشنفکران و منتقدان، فرهنگ عامه را به خاطر تجارت‌گرایی آن، خوار شمرده‌اند و آن را بیشتر به عنوان فراهم‌کننده سرگرمی می‌دانند تا فراهم‌آورنده اطلاعات؛ لذا تأثیر سیاسی آن را اندک می‌دانند. آنها به فرهنگ عامه به عنوان بیهوش‌کننده و تسکین‌دهنده سیاسی برای توده مردم می‌نگرند.

«چنین کوچک شمردنهایی اشتباه است؛ زیرا اغلب سرگرمی‌های محبوب، تصاویر و پیامهای نیمه خودآگاه درباره فردگرایی، حق انتخاب مصرف‌کننده و دیگر ارزشهایی هستند که دارای تأثیرات مهم سیاسی می‌باشند. همان‌طور که بن واتنبرگ^۱ نیز تأکید کرده، فرهنگ آمریکایی شامل درخشندگی، سکس، خشونت، پوچگرایی و ماده‌گرایی است، اما این همه داستان نیست؛ زیرا این فرهنگ، ارزشهای آمریکایی را نیز ترسیم می‌کند که باز، پویا، مبتنی بر استقلال فردی، ضد سازمانی، کثرت‌گرایانه، اراده‌گرا، عوام‌پسند و آزاد می‌باشد. این مضامین خواه باعث دوستی شود و خواه دشمنی، در فرهنگ آمریکایی وجود دارند. اینها چیزهایی هستند که در نهایت باعث جذب مردم می‌شوند. این مضامین از سیاست یا اقتصاد قدرتمندتر بوده و باعث پیشبرد سیاست یا اقتصاد می‌شوند. یا همان‌طور که یکی از شاعران به نام کارل سندبرگ^۲ در سال ۱۹۶۱ در پرسشی مطرح کرده که: «واقعاً چه چیز هالیوود مهم‌تر از هاروارد است؟» جواب آن این است که: هالیوود بی‌نقص‌تر از هاروارد نیست، بلکه در دسترس‌تر است... اقلام ساده‌ای مانند شلوار لی، کوکاکولا یا مارکهای برنده معروف سیگار، ارزشهایی را در عمل به نسلهای جوان منتقل کرد که با تمام سادگی‌شان هویت‌ساز بودند. این جذابیت فرهنگ عامه به ایالات متحده برای به دست آوردن اهداف مهم سیاست خارجی کمک کرد.» (نای، ۱۳۸۷، ص ۱۰۷-۱۰۴)

سیاستها و ارزشهای داخلی از نگاه نای به این دلیل مهم و دارای جاذبه هستند که موضوعاتی چون دموکراسی و حقوق بشر را مورد توجه قرار می‌دهند.

«ایالات متحده نیز - همانند دیگر کشورها - مایل است ارزشهای خود را همان‌طور که می‌گوید، نشان دهد. ارزشهای سیاسی مانند دموکراسی و حقوق بشر می‌توانند منابع جذب قدرتمندی باشند.» (همان، ص ۱۱۸)

1. Ben Wattenberg
2. Carl Sandurg

اینکه در عمل چگونه این ادعا اجرا می‌شود، نیازمند بررسی عالمانه و پژوهشهای جدی است؛ اما واقعیت‌های ملموس نشانگر آن است که نوعی دیکتاتوری و غلبه بر حریم خصوصی افراد و هدایت ذهن آنها در عرصه اجتماع به گونه‌ای علمی و فنی اجرا می‌شود که لو رفتن اندک مواردی از آنها آبروی بین‌المللی این کشور را زیر سؤال برده است. اما این دو موضوع به عنوان یک برگ برنده دارای جاذبه، به هر طریق ممکن به ویژه در بوقهای تبلیغاتی به مردم القاء می‌کنند. نای درباره سیاست خارجی به عنوان یکی از منابع قدرت نرم آمریکا می‌گوید: «... قدرت نرم، بسیج دیگران به همکاری بدون استفاده از تهدید یا تطمیع است، از آنجایی که این بیشتر به جدایی وابسته است تا اعمال زور یا پرداخت رشوه، بخشی از قدرت نرم به این بستگی دارد که چگونه اهدافمان را چارچوب بندی می‌کنیم. سیاستهایی که بر پایه تعاریف گسترده و دوراندیشانه از منافع ملی باشند برای دیگران جذاب تر است نسبت به سیاستهایی که محدودتر و فاقد دوراندیشی هستند. به همین نحو، سیاستهایی که ارزشهای مهمی را ارائه می‌کنند. در صورتی که این ارزشها مشترک هم باشند، احتمال جداییشان بیشتر است.

گیر لوندستاد^۱ نویسنده نروژی با اشاره به موفقیت آمریکا در نیمه دوم قرن بیستم در اروپا به عنوان یک امپراتوری دعوت شده، بیان می‌دارد از نظر ارزشی، مفاهیمی چون: فدرالیسم، دموکراسی و بازارهای باز، نماینده هسته اصلی ارزشهای آمریکایی می‌باشند». (همان، ص ۱۲۵)

با معدل گیری از نظریات جوزف نای درباره قدرت نرم آمریکا، به این نتیجه می‌رسیم که موضوعاتی چون: لذات جسمی (خوردن و آشامیدن)، جنسی، ذهنی - تخیلی و دعاوی مانند آزادی، دموکراسی، بازارهای باز و جهان آزاد، با محوریت رسانه به طور اعم، قدرت نرم آمریکا را تشکیل می‌دهند.

در تمرکز بر موضوعات ذکر شده، به اهمیت محوری تبلیغات به شکل روانی آن با رسانه پی می‌بریم. حتی می‌توان گفت که اساس قدرت نرم آمریکا بر دوش رسانه است و رسانه باید با شکل و ساماندهی به اذهان عمومی، موجبات به حرکت در آوردن آن به سمت منافع آنان را فراهم سازد.

به تعریف ارتباطی این نوع از قدرت، ظاهراً بر اساس اقناع و ترغیب شکل می‌گیرد. اقناع

1. Geir Lundestad

رسانه‌ای یک جوشش درونی منطبق با ذاتیات انسان نیست، بلکه حالتی است که انسان در مواجهه بیرونی با موارد یا موضوعاتی برای قبول یا تحمل آنها بنا به دلایل صادق یا کاذبی قانع می‌شود و ترغیب می‌تواند از چارچوب تهییج عبور کند؛ یعنی با بهره‌گیری از عواطف و احساسات و هیجانات سطحی و سخیف، خاصه که جنبه‌های غیر اخلاقی نیز چاشنی آن شود، حال آنکه به شیوه‌های روان‌شناختی فریب، قلب حقایق، وارونگی و جابه‌جایی واقعیات و... صورت می‌گیرد.

در افق این واقعیت، چهره دیگری از قدرت نرم فرهنگ آمریکایی نمایان می‌شود که برای صاحب‌نظران گفتمان انقلاب اسلامی بسی جای اهمیت دارد؛ یعنی قدرت نرم غرب با واژگان غلیظ بر دوش غرایز جنسی، بصری، گوارشی، تمایلات ذهنی و در نهایت: الف) اصالت لذت و ب) عقل لوازم‌اندیش یا همان عقل سطحی معاش‌اندیش سوار است؛ عقلی (جزوی) که نهایی‌ترین چشم‌انداز آن عمر چند روزه دنیا است! نه حیات حقیقی انسان؛ که این دنیا یکی از نشئات آن است!

درباره عقل و مراتب آن، یا سطح‌بندی عقول باید گفت صاحب‌نظران با طرح این موضوع، مطالب متنوعی را متذکر شده‌اند که بنا به ضرورت بحث در حد اجمال بدان اشاره خواهد شد. مولوی می‌گوید:

عقل دو عقل است اول مکسبی	که درآموزی چو در مکتب صبی
از کتاب و اوستاد و فکر و ذکر	از معانی وز علوم خوب و بکر
عقل دیگر بخشش یزدان بود	چشمه آن در میان جان بود
چون ز سینه آب دانش جوش کرد	نه شود گنده، نه دیرینه نه زرد

مهم‌ترین اصطلاحاتی که مولوی برای تمایز بین عقل پسندیده و نکوهیده به کار می‌گیرد، عقل کلی و جزوی است. به تفسیر بعضی از مولوی‌شناسان، منظور از عقل جزوی، عقل حسابگر در امور دنیا است که مصلحت شخصی و زودگذر دنیایی را بر منفعت پایدار آخرتی ترجیح می‌دهد. برخی دیگر نیز گفته‌اند: مراد از عقل جزوی، عقل ناقص و نارساست که اکثر افراد بشر کم و بیش در آن شریکند؛ اما این درجه از عقل

برای درک حقایق است و همین ظن و وهم است که با عقل می آمیزد و پایه استدلالات عقلی را واهی و سست می کند. پس باید عقل جزوی را با عقل کل که مخصوص خاصان و مقربان بارگاه الاهی است، پیوند داد تا به برکت آن پیوند، مبدل به عقل کل شود. (یوسفیان و شریفی، ۱۳۸۵، ص ۵۶-۵۵)

عقل جزوی آفتش وهم است و ظن	زان که در ظلمات شد او را وطن
عقل جزوی را وزیر خود مگیر	عقل خود را ساز ای سلطان وزیر
مر تو را عقلی است جزوی نهان	کامل العقلی بجو اندر جهان
جهد کن تا پیر عقل و دین شوی	تا چو عقل کل تو باطن بین شوی»

از دیدگاه مولوی که به موضوع نگاه کنیم، بازار قدرت نرم غرب، کالایی در حد عقل سطحی خواهد داشت که معادله و مبادله در این بازار بر مبنای سود و زیان مادی و محدوده آن از تولد تا مرگ است.

«بدان که: شأن قوه عقلیه و وهمیه (خیال)، ادراک امور است. ولیکن اولی ادراک کلیات را کند و دومی (وهمیه) تصور جزئیات را و چون هر فعلی که از بدن صادر می شود افعال جزیه است، پس مبدء تحریک بدن در جزئیات افعال، به تفکر و رویه قوه وهمیه است و از این جهت آن را "عقل عملی" و "قوه عامله" می نامند و اولی را "عقل نظری" و "قوه عاقله"». (نراقی، ۱۳۷۷، ص ۴۸)

در نگاه علم اخلاق هم، عقل جزوی مد نظر است و هموست که روزمرگی ها را محاسبه می کند و رفتار بدن را سامان می دهد. تمرکز قدرت نرم غرب بر فردگرایی افراطی، سکس، شهوات گوارشی، بصری، جنسی و... در این دایره قابل بررسی است و بالاتر از این به سختی می تواند وارد شود، بلکه برایش ناممکن است.

لذا در جامعه ای که مرگ و حیات پس از مرگ، برای آحاد مردم موضوع باشد و لااقل بخش قابل توجهی از اعمال و برنامه های خود را- نه همه به طور مطلق- بر این مبنا بسنجند، با تمسک به وحی و کلام حاملان وحی، از عقل کل بهره مند می شوند و در این شرایط، امکان اثرپذیری از فرهنگ و قدرت نرم غرب در آنها به شدت کاهش می یابد و در بخشی از افراد جامعه به طور کلی نفوذ قدرت نرم غرب ناممکن خواهد بود. صد البته این مسئله نمی تواند

عامل یا دلیلی برای عدم فعالیت و برنامه‌ریزی در دفع تهاجم نرم دشمنان باشد، بلکه شالوده و بنیانی است که باید قدرت مقاومت را بر آن بالا برد تا دشمن در اهدافش از حداقلها نیز محروم ماند.

«غایات الغایات بشر جدید، نوعی بیخودی است که با غفلت از فطرت الهی و وجدان تاریخی برای او حاصل می‌آید. بشر امروز در جستجوی بهشت موهوم زمینی است و به این بهشت جز با ترک عقل و اختیار نمی‌توان رسید. مقصودم از عقل، عقل دل است، نه عقل روزمره. عقل روزمره که آن را به غلط عقل سلیم گفته‌اند، عقلی است که دکارت آن را معنا کرده است؛ این عقل نوعی هوشمندی است که همهٔ ابنای آدم به یکسان از آن بهره‌مند هستند. عقل دل، عقلی است که با آن حضرت رحمان عبادت می‌شود. عقل دل نیز در جستجوی بهشت است، اما بهشت حقیقی که بهشت عدل و اعتدال باشد، نه آن بهشت زمینی که دیاری است بیرون از حق و عدل و چنین دیاری را جز در عالم وهم کجا می‌توان جست؟

«زمین نیز در نظر خطاپوش عارف، دیار حق و عدل است؛ اما عقل ظاهر، لاجرم نظری خطابین دارد. عقل و اختیار، ذات و ماهیت حقیقی انسان است و وجه تمایز او از حیوانات و فرشتگان. فرشته، عقل محض است اما چون اختیار ندارد، از عقل دل نیز بی‌بهره است. با عقل و اختیار است که انسان اهل تعهد و تاریخ می‌شود؛ اهل سؤال و جواب و دین و معاد می‌شود....

«چرا بشر امروز این همه در اثبات حیوانیت خویش اصرار می‌ورزد؟ حیوان مجبور است و عقل و اختیار ندارد و لاجرم می‌تواند اهل تعهد و سؤال و جواب و دین و معاد نباشد. زندگی حیوان صفت برای آدمیزاد، با لذت و تفنن بسیاری همراه است. بشر امروز می‌خواهد بی‌دغدغه، آنچنان که هست به شهوت و غضب روی بیاورد، و لنگار باشد و ستمگر. اما سرزنش نفس لوّامه او را به اضطراب می‌اندازد و دغدغهٔ مرگ، کابوسی است که او را رها نمی‌کند.

«انسان ذاتاً اخلاقی و تاریخی است و اهل درد و ابتلا و این چنین بهشت زمینی، جزیره‌ای بی‌تاریخ در اقیانوس وهم و غفلت است. دغدغهٔ مرگ و معاد جز با غفلت از آن، از بین نمی‌رود و غفلت نیز با ترک خودآگاهی و عقل و اختیار میسر می‌شود. در تمدن امروز (تمدن غرب) هر آنچه که بتواند این غفلت را حاصل کند، مجاز و معروف است (معروف در مقابل

منکر)». (آوینی، ۱۳۷۵، ص ۱۴-۱۳)

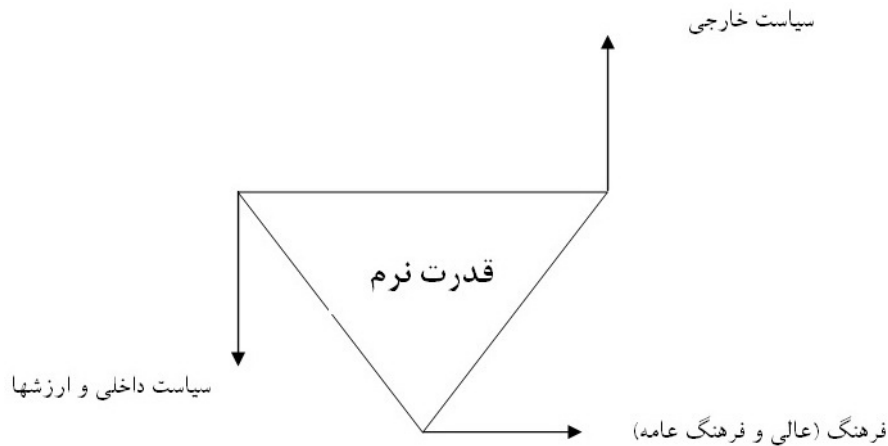
این یعنی اینکه اصولاً غرب، قدرت نرم ندارد؛ بلکه هرچه هست خشن، زبر و سخت است؛ زیرا انسان را از مسیر واقعی زندگی منحرف می‌کند و هر عملی که انسان را از مسیر حقیقی خارج کند، خشونت و خیانت است. پس نفس موضوع قدرت نرم غرب، خود یک "فریب بزرگ" است! و سر در ماندگی فرهنگ شبه تمدنی غرب، در مقابل انقلاب اسلامی در اینجاست که درک نمی‌کند "انسان" در عالم، به هستی وصل است و این هستی یا خلقت در قاموس حیات، همراه و یاور انسان معتقد و هستی‌باور است و این چشم‌انداز برای فرهنگ غرب غیر قابل تصور و باور است که «بداند موجودات با کثرت تنوع آن منقسم است به دو قسم روحانی و جسمانی و از آن (به) دنیا و آخرت عبارت کنند و ملک و ملکوت گویند و غیب و شهادت خوانند و صورت و معنی تصور کنند و خلق و امر همین معنی دارد. قسم روحانی آن است که حواس خمسہ چون: سمع و بصر و شم و ذوق و لمس آن را ادراک تواند کرد و قابل قسمت و تجزی و تحیز نباشد و قسم جسمانی آن است که حواس خمسہ آن را ادراک کند و قابل قسمت و تجزی و تحیز باشد و روحانی را به مناسبت آن، عالم علوی و سفلی هست؛ چنانکه جسمانی را به مناسبت این عالم، علوی و سفلی هست و روحانی به نسبت نورانی و علوی، لطیف آمد و جسمانی به نسبت ظلمانی [و سفلی، کثیف آمد]. پس به حسب ازدواج روحانی و جسمانی و تدبیر "سبحان الذی خلق الأزواج کلها"، چندین هزار عوالم مختلف و مراتب و مدارج و مدارک متنوع به ظهور پیوست. بدایت، ازدواج از علویات روحانی و جسمانی کرد که افلاک و انجم نتیجه آن است، سپس آن مرتبه از روحانی که به افلاک تعلق گرفت، آن را نفوس سماوی گفتند و آن مرتبه از جهانی که نفوس بدان تعلق گرفت، آن را اجرام سماوی گفتند. پس، از نور عالم [نفوس] سماوی به ازدواج نظر ارواح علوی در طبقات آسمان، ملائکه متنوع مناسب هر طبقه‌ای صنفی ملک بیافرید که: "خلقت الملائکه من نور". پس از آن از ادوار فلکی به ازدواج نظر نفوس کواکب سماوی عناصر اربعه، چون: آتش و هوا و آب و خاک بیافرید و از مرکز آتشی به ازدواج نظر نفوس کواکب انواع جن و شیاطین بیافرید که: "و خلق الجنان من مارج من نار" و همچنین به حسب علو و سفلی روحانی و علو و سفلی جسمانی و ازدواج علو روحانی به علو جسمانی و ازدواج سفلی روحانی

به سفلی جسمانی از انواع و اصناف نباتات و حیوانات آفرید که حفر و حد آن جز آفریدگار جلّ و عزّ نداند: "و ما یعلم جنود ربک الا هو" و از ازدواج روحانی به عالم سفلی جسمانی چنین خبر داد که: "اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض". چنانکه آسمان را ملکوت اثبات کرد زمین را ملکوت اثبات کرد، بلکه هر چیز را ملکوتی مناسب آن چیز اثبات کرد که: "فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیئی والیه ترجعون" (رازی، ۱۳۸۶، ص ۴۱-۳۹)

همه عالم در خلقت الهی مرتبط و مزدوج با هم هستند و اگر فرهنگ یا جامعه‌ای بخواهد منفک از خلقت عالی عالم، به یک بخش آن پردازد، جز باز مانده‌ای در محاق نخواهد بود و بدتر از آن، پیروی کردن از آنها توسط کسانی است که خود مالک چنین معرفتی‌اند! و این عقل اگر در دایره و سیطره غرایز ساحت حیوانی انسان در آمد، قدرت و توان حسابگری و تشخیص آن نیز سمت و سویی خواهد گرفت که سببیت و درندگی از ویژگی‌های بارز آن است.

«پس خلاق در مرتبه خلافت و "هو الذی جعلکم خلایف الارض" سه طایفه‌اند، چنانکه فرمود: "وکنتم ازواجاً ثلاثه، فاصحاب المیمنه ما اصحاب المیمنه و اصحاب المشئمه ما اصحاب المشئمه و السابقون السابقون اولئک المقربون"؛ طایفه‌ای را که صفات حیوانی از بهیمی و سببی و صفات شیطنت بر صفات ملکی روحانی غالب می‌آید، نور عقل ایشان مغلوب هوا و شهوت و طبیعت حیوانی می‌گردد و روی به طلب استیفای لذات و شهوات جهانی می‌آورند و حرص و حسد و حقد و عداوت و غضب و شهوت و کبر و بخل و دیگر صفات ذمیمه حیوانی را پرورش می‌دهند، به درکات سفلی می‌رسند: "ثم رددنا اسفل سافلین" آنها که اصحاب مشئمه بودند. (همان، ص ۵۱-۵۰)

گفتمان غرب در ذیل واقعیت طرد غیب و پذیرش عالم ماده و محسوس شکل گرفته است و ادبیات آن از این محاق می‌جوشد و قدرت نرم غرب نیست جز گوساله سامری و سحر ساحران فرعون و آتش نمرود که در مقابل حق و حقیقت، ناتوان از خاصیت می‌شوند و محو و مستحیل می‌گردند.



شکل ۱: مثلث منابع قدرت نرم غرب

۳. قدرت لطیف^۱

لطیف واژه‌ای است قرآنی که مفاهیمی خاص را منتقل می‌کند، از جمله رسوخ کننده در تمام اجرام هستی: «و هو الطیف الخیر» (انعام، آیه ۱۰۳). از همه چیز خبر دارد، به واسطه این است که به حسن لطافت در تمام زوایای خلق و خلقت نفوذ می‌کند. تدبیرکننده زیبایی‌هاست و به سمت آنها جذب می‌کند. از این رو واژه لطیف لزوماً حسن است و به تدبیر برمی‌گردد. در حالی که واژه «نرم» لزوماً حسن نیست، بلکه می‌تواند به تزویر رجوع داشته باشد. (ر.ک. به: طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۲۰، ص ۱۱۴، ج ۲۵، ص ۱۸۵ و ج ۱۷، ص ۱۶؛ سجادی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۶۷، ج ۳)

برای تبیین جامع قدرت لطیف باید در مقالات متعدد و گسترده، زوایای ظریف و منشورگونه آن را شناخت و شرح کرد. اما در این نوشتار، تا حد توجه دادن به آن و جلب نظر صاحبان اندیشه و پژوهشگران این حوزه، اشاراتی خواهد شد و امید است که با حمایت قاطبه علاقه‌مندان، استادان و دانشجویان به ویژه متولیان امر این مهم، موضوع مورد پردازش جدی، عمیق و وسیع واقع شود.

1. Tender Power

چنانچه در بحث قدرت نرم روشن شد، انگشت اشاره ادبیات برآمده از گفتمان غرب به سمت ساحت حیوانی بشر است. پس می‌توان گفت قدرت نرم غرب، به سراغ حیوانیت بشر می‌رود و آنچه می‌خواهد در این سطح می‌جوید و به همین دلیل نمی‌تواند بعد قدسی انسان را بشناسد و لذا سعی می‌کند ساحت رحمانی یا قدسی بشر را نفی کند و برای باورپذیر کردن آن نیز، که انسان همین حیوانیت است و بس، با دامن زدن به تخیل در قالب تولیدات صنعتی سینما و تلویزیون و بهره‌گیری از فضای سایبری، مشغولیت ذهنی مبتنی بر اوهام ایجاد می‌کند.

پس اصولاً خود را با انسان مواجه نمی‌داند و سرّ اینکه خود را در مقابله با انقلاب اسلامی ناتوان و شکست خورده می‌بیند نیز در اینجاست و “خوب که نمی‌فهمد!” و الا ما نیز چندان در قبال ارزش عالی انقلاب اسلامی کاری درخور نکرده‌ایم، بلکه بیشتر توفیقه‌های انقلاب از درک‌ناپذیری حقیقت الهی انسان توسط غرب است تا کارکردهای ما انقلابیون.

اما قدرت لطیف بر اساس شناخت و درک و فهمی که از عالم هستی دارد، با “انسان” سر و کار دارد. انسان خاک‌نشین افلاک‌نگری که در این سیاره سرگردان زمین مقام خلیفه‌الهی دارد و از اینجا می‌تواند به حسب تفویضی که از سوی خدا به او شده است، بر عالم خلقت فرمانروایی کند!

سطح و ابعاد این نگاه، مبتنی بر حقیقت حیات و تمام زوایای آن است که انسان خود “عالمی صغیر” از آن به شمار می‌رود.

در نگاه قدرت لطیف که برآمده از “ارزش” و “دانش” است، بر خلاف واژه “دانشی” قدرت نرم؛ انسان با تمام ابعاد و زوایایی که دارد مورد توجه است و دنیا و آخرت، سلامت روح و جسم، حیات فردی و جمعی، روابط خانوادگی و اجتماعی و جایگاه مادی و معنوی او در خلقت مد نظر است.

به عبارت دیگر؛ قدرت لطیف معطوف به منبع هستی‌شناسی برآمده از وحی الهی و منبع معرفت‌شناسی (عقل و نقل) است و نه صرفاً معطوف به بعد معرفت‌شناسی ناقص، که برابند عقل سطحی بوده و بدون همراهی وحی و نقل شکل می‌گیرد.

«عقل به معنای جامع تجربی و تجریدی آن، از ادله شرع و از لحاظ هندسه معرفتی،

زیرمجموعه منابع معرفتی عقاید، اخلاق فقه و حقوق دینی است و حرمت آن همانند احترام دلیل نقلی محفوظ و هرگز برابر دین قرار ندارد و تعبیر «عقلی یا دینی» و «عقلی یا شرعی» حاکی از «قسمت ضیزی» و رویارویی ناروای دو بال یک پرنده ملکوتی است و هرگز چنین تقابل و برابری در شأن هیچ کدام از دو جناح پنداری عقل و شرع نیست» (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۳۲). پس قدرت لطیف ذاتاً توهم آفرین، حیرت‌زا، ترس آور و تحقیرکننده نیست، بلکه موجب شکوفایی، عزت، آزادگی، کرامت، اعتقاد، اعتماد، اخلاق و عمل کنش‌مندانه مبتنی بر فطرت الهی می‌شود.

۱-۳. منابع قدرت لطیف

قدرت لطیف در مطالعه اندکی که توفیق حاصل شد، می‌تواند برآمده از فطرت الهی، دین جامع، برادری دینی، ولایت، غیب و الگوهای دینی باشد. اگر چه شرح و بسط هر کدام از این منابع حوصله فراخی را مطالبه می‌کند، اما تا آنجا که این نوشته پذیرش پرداختن دارد، به اجمال بدان توجه خواهد شد.

۱-۱-۳. فطرت الهی: در موضوع فطرت، شورانگیزترین بحثها و تفسیرها از سوی حضرت آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی، استاد عرفان و اخلاق حضرت امام (ره) انجام شده و حضرت امام نیز با تاسی از استاد بزرگوار خود، موضوع را ادامه داده است. آیت‌الله شاه‌آبادی «در بحث مقدماتی با استفاده از آیه فطرت، اصول کمال انسان را شش امر شمرده است که به شرح زیر است:

۱. معرفت نفس؛
۲. معرفت وجه و مراتب نفس؛
۳. معرفت دین؛
۴. معرفت اقامه وجه به سمت دین؛
۵. معرفت لمیت (چرایی) اقامه وجه به سمت دین؛
۶. معرفت حنافت انسان.

ایشان، کشف تحصیل امور یاده شده را بر عهده فطرت می‌داند و هر یک را به تفصیل شرح می‌دهد. مقصود وی از فطریات، اعم از آن چیزی است که در منطق مصطلح است. او در تفسیر واژه فطرت می‌نویسد: فطرت بر وزن فعَلَه از فطر مشتق و به معنای ایجاد است. این وزن در زبان عرب، بر کیفیت فعل دلالت دارد؛ مانند جلسه که بر هئت و کیفیت ایجاد جلوس دلالت می‌کند... بنابر این، مفاد فطرت‌الله همان کیفیت ایجاد حق است و چون وجود و ایجاد، یک حقیقت است، کیفیت ایجاد حق مساوی با هویت ما است و همان فطرت ما و صفات لازم وجود ما است. بنابر این، فطریات، آن صفاتی هستند که به جعل بسیط در وجود انسان سرشته شده‌اند و قابل جعل تألیفی نیستند؛ لذا با همان آفرینش اصل وجود، این صفات نیز آفریده شده‌اند؛ صفاتی مانند حبّ ذات، حبّ بقا، راحت‌طلبی، علم به مکیدن پستان و بلعیدن شیر و ... همه فطری و همراه با اصل وجود انسان جعل شده‌اند و ذاتی وجود انسان محسوب می‌شوند که تخلف و اختلاف در آنها نیست. همگانی و همگاهی است. از دیگر خصایص فطرت، آن است که وهم و خیال در آن تصرف نمی‌کنند [چون ادراک حضوری و وجدانی است] لذا معصوم از خطا است و در احکام صادره از آن و مقتضیاتش اشتباهی نیست. بنابر این، کلیات و کبریات فطری را همه انسانها در همه زمانها ادراک می‌کنند، اما جزئیات و مصادیق به اعتبار افراد و ازمان مختلف است». (مرتضوی، ۱۳۸۷، ص ۶۱-۶۲)

حضرت امام خمینی (ره) درباره فطرت می‌فرمایند: «پوشیده نیست بر هر صاحب وجدانی که انسان به حسب فطرت اصلی و جبلت ذاتی، عاشق کمال مطلق است و شطر قلبش متوجه به جمیل علی الاطلاق و کامل من جمیع الوجوه است و این از فطرت‌های الهیه است که خداوند تبارک و تعالی مفضول کرده است بنوع انسان را به آن و به این حسب کمال اداره ملک و ملکوت گردد و اسباب وصول عشاق مطلق شود». (همان، ص ۹۲)

فطرت مبنای تمام حیات بشر است؛ یعنی اگر انسان مفضول به این مهم نبود، امکان زندگی برایش فراهم نمی‌شد. اما انسان در برداشت از حقایق مورد مطالبه فطرت دچار اشتباه می‌شود؛ چرا که تلاش نمی‌کند از فطرت خود غبارگیری کند و به توهم دچار می‌شود. سر اینکه انبیا ماندگارترین تمدنها و فرهنگها را ایجاد کرده‌اند و تنها این انبیا هستند که در دنیای انسانی همواره زمزمه می‌شوند، برقراری ارتباط با فطرت الهی انسان است. «چنانکه ملاحظه می‌شود،

راه وصول به کمال مطلق و وسیله اداره امور دنیا و آخرت همین فطرت است. ولی در عین حال، ابنای بشری اغلب در توجه به معشوق اصلی فطرت، دچار خطا شده و تعلقات عرضی و کمالات مادی یا سلطنت و ریاست را معشوق فطرت می‌پندارند و در آن غوطه ور می‌شوند.^۱ (همان)

کمالات فطری انسان: انسان به حسب ذات مفطوری به فطرت الهی کمالاتی می‌جوید که عطش زده آن است. اگر این نیاز را به پیشگاه مکتبی صادق و کامل عرضه کند، راه را می‌جوید. (فطرت سیر و خسته نمی‌شود حتی اگر تمام راههای سخت و دشوار را طی کند و خود را به زحمت و هلاکت افکند، باز هم سست و خسته نخواهد شد. بنابر این، چون وجود عشق مطلق، در ذات و فطرت ما موجود است و در اصل وجود عشق، میان پیامبران و اوصیا با سایر مردم، اعم از مؤمن و کافر، سعید و شقی تفاوتی نیست، پس به حکم فطرت، معشوق هم باید بالفعل در عالم محقق باشد؛ زیرا عشق از صفات اضافی است. بدون طرفین عاشق و معشوق تحقق نمی‌یابد. پس چون عشق و عاشق، وجداناً بالفعل موجود است، معشوق نیز بالفعل موجود است. این بیان، کلید حل معمای روایاتی است که معرفت "رب" را منوط بر معرفت "نفس" دانسته و توحید و ولایت را فطری می‌شمارند...

امهات کمالات فطری انسان عبارتند از:

- علم مطلق بی‌پایان؛
 - قدرت تامه و نامتناهی؛
 - حیات صرف و نامحدود؛
 - ابتهاج و سرور غیر متناهی؛
 - اظهار و ابراز کمالات باطنی که از آن به "کلام" تعبیر شده است؛
 - درک کلام غیر متناهی و شهود مقام و کمالات بی‌پایان.
- همه این کمالات خواسته درونی و معشوق فطری انسان است.

۱. علاقه‌مندان و صاحب‌نظران برای تبیین امر مهم قدرت لطیف، به آثار مهم و ارزشمند حضرت آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی و حضرت امام خمینی (ره) به ویژه چهل حدیث ایشان مراجعه کنند.

پس باید به حکم برهان تضایف، قضاوت کنیم که در عالم هستی، موجودی هست که علم مطلق، قدرت مطلق تامه، حیات صرف، ابتهاج بی پایان، صرف اظهار کمال و جمال و سمع و بصر غیر متناهی محقق است. بنابر این، آن وجود صرف و کمال مطلق که معشوق واقعی فطرت است، به اعتبار حضور ذات برای ذات، علیم نامیده شده و به لحاظ اظهار غیب مکنون، بر او متکلم اطلاق شده و از جهت ادراک اظهار غیبی و شهود ذات سمیع و بصیر نامیده شده و از حیث ابتهاج ذات به ذات، مرید گفته می شود و به اعتبار افاضه وجود و کمال، قادر خوانده می شود.

با دقت در فطرت عشق به کمال مطلق و مطالعه آن، مبدأ، معاد نبوت و امامت نیز اثبات می شود؛ زیرا وقتی کتاب ذات خود را ورق بزیم و با دیده عقل به آن بنگریم، خواهیم دید که کمال مطلق و جمال صرف که معشوق فطرت است، هم مبدء و هم معاد است. پیدایش عالم از اوست و بازگشت همه نیز به اوست». (همان، ص ۷۱-۷۰)

۲-۱-۳. دین آسمانی (اسلام ناب): یکی از بنیانهای محکم قدرت لطیف، اسلام ناب محمدی (ص) است؛ دین کاملی که مورد خواست انسان برای رسیدن به کمالاتی است که فطرت آنها را دنبال می کند.

باید توجه داشت، اینجا منظور از دین، فقط دین ناب است که می تواند تأمین کننده کامل نیازهای انسان و پاسخگوی تمام مشکلات آن باشد، نه صورتی از دین که با قرائت‌های انسانی در طول زمان شکل گرفته و هر کدام راهی می روند!

منظور از دین، اسلامی است که حقیقت آن ولایت است؛ آن هم ولایت خداوند و لا غیر! رسول خدا (ص) ولایتش اول، به حسب بندگی خداوند است، حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و ائمه طاهرين (ع) و فقیه جامع الشرائط نیز ولایتشان از بندگی و مطیع خداوند بودن آنها ناشی می شود. اگر کسی عالم، مجتهد مدیر، مدبر و حتی عادل هم باشد، اما بندگی خدا نکند، هرگز به مقام ولایت خداوند نایل نخواهد شد. پس دین ناب که مغز و ملکوت آن ولایت خداوند و در طول آن بندگان مطیع خداوند است. یکی از منابع قدرت لطیف می باشد. از این منظر، «دین عبارت است از حقایقی که فطرت انسان به آنها ملتزم است و دین هم از همین باب و معنی آن، التزام به حقوق و اموال مردم است.

بنابر این، وقتی ما به کتاب ذات خود رجوع کنیم، درمی‌یابیم که به اموری چند ملتزم است:

۱. التزام به معرفت حقایق و معرفت آغاز و انجام آنها؛ به گونه‌ای که عاشق معرفت حقایق است و جهل به هیچ کدام را بر خود نمی‌پسندد، بلکه عاشق علم و معرفت است؛ هر چند هیچ سودی برایش نداشته باشد.

۲. التزام به خضوع در برابر کامل و این همان عبودیت است و از همین باب است انواع اختراعات فطری، مثل احترام به حاضر و منعم و مقتدر و محبوب و از همین سنخ است تواضع در برابر کامل؛ چه از حیث علم، کامل باشد یا از حیث صنعت و مال و مقام یا قبیله و از همین قبیل است انواع محبت و اختلاف محبتها و انواع مزدها به صنعتگران مثل مهندس، معمار، بنا و کارگر و انواع پاداشها و کیفرها و انواع انتظامات در هر زمینه‌ای. همه این امور از فطرت ملتزم به تواضع ناشی می‌شوند.

۳. التزام فطرت به عدالت؛ یعنی فطرت به عدالت و ادای حقوق دیگران مستلزم است، هر چند در عمل شخص ستمگر باشد و خلاف خواسته فطرت عمل کند. به دلیل اینکه هر انسانی که مورد ستم واقع شده باشد، هر گاه ملاحظه کند که کسی به ادای حقوق وی قیام نمی‌کند، حس انتقام گرفتن از ظالم بر می‌آید، هر چند خودش نسبت به دیگران ظالم باشد. این التزامات فطری، همان دین قدیم است که در وجود هر انسانی سرشته است و انسان، بالذات متدین است و ادیان الهی و التزامات آسمانی، همه شرح و بیان همین فطرت است و کتابهای آسمانی تفسیر همین کتاب تکوینی‌اند و پیامبران، شارحان و مفسران ذات ما هستند.

... بنابر این، اقامه عدالت، مستلزم این است که انسان، حقوق و حدود و صاحبان آنها را بشناسد و این از طریق علم فقه به دست می‌آید به نحو اصل و اعمال نظر برای مجتهدان و به نحو تقلید برای مقلدان. اقامه عبودیت متوقف است بر معرفت فضایل و رذایل، بلکه عبودیت، جامع جمیع فضایل است. لذا اگر صفات نیک را برای خدا انجام دهد و صفات بد را برای خدا ترک کند، فضیلت است و گرنه، صرف عمل کردن به فضایل و ترک رذایل، ولو برای غیر خدا، فضیلت نخواهد بود، [بلکه در صورت ریا، ضد ارزش و خلاف فضیلت است]. اقامه معرفت نیز از طریق قرائت کتاب فطرت محقق می‌گردد.

... کشف لمیت [= چرایی] اقامه وجه به سمت دین به چهار مقدمه نیازمند است:

اولاً، چنانکه ذکر شد، انسان فطرتاً عاشق خود و کمالات خود است. لذا هر چه را که در تصحیح حیاتش نقش داشته باشد، دوست دارد.

ثانیاً، آنچه موجب تصحیح حیات انسانی است، چیزی جز علم و عمل نیست؛ چنانکه اگر خداوند علم و عمل مکیدن و بلعیدن را به کودک الهام نمی کرد، قادر به ادامه حیات نبود.

ثالثاً، انسان ذاتاً اجتماعی و مدنی است. لذا صحت حیات او به صحت حیات اجتماعی بستگی دارد.

رابعاً، کمال مصحح حیات انسانی به حسب زمان و مکان، متفاوت است. چه بسا امری در برهه‌ای از زمان در تصحیح حیات نقش دارد و در زمان دیگر دخالتی ندارد. یا در مکان و عالمی، چیزی مصحح حیات اوست و در عالم دیگر نیست، مثلاً ممکن است چیزی مصحح حیات عالم طبیعت باشد، ولی مصحح حیات برزخ و ملکوت نباشد؛ لذا تعارض پیش می‌آید. وقتی این مقدمات فطری و وجدانی را در نظر داشته باشیم، می‌بینیم که تنها از راه وحی و با تمسک به دین، به تصحیح حیات مطلق نایل می‌شویم. این تمسک، حیات فردی و اجتماعی ما را در جمیع ابعاد علمی و عملی و تمام عوالم و ازمان تصحیح و تعدیل می‌کند.

خلاصه کلام آنکه اصولاً کمالاتی که به حکم فطرت در تصحیح حیات انسان دخالت دارند، سه چیز است: معرفت، عبودیت و عدالت.

نقش معرفت در تصحیح حیات انسان، روشن و بدیهی است، حتی کودک هم به وسیله معرفت به حیات خود ادامه می‌دهد؛ چنانکه اشاره شد.

عبودیت عبارت است از خضوع در برابر کمال مطلق. عبودیت، در تصحیح حیات انسان دخالت تام دارد؛ زیرا تواضع و احترامهای اجتماعی در نظام حیات انسانی نقش مهمی ایفا می‌کند که کمترین بهره آن، عزت و محبت است و همه این امور از فطرت خضوع برخاسته است.

عدالت، یکی دیگر از شعب کمال دینی است و در تصحیح حیات انسان نقش بسزایی دارد. اصولاً حیات انسان به عدالت اجتماعی بستگی دارد؛ زیرا هیئت اجتماعی وقتی از عدالت برخوردار شد، کمترین اثر آن حفظ جان، مال، آبرو و نسل انسانهاست.

همه این امور به طور کامل و همه جانبه، تنها در سایه دین محقق می شود». (مرتضوی، ۱۳۸۷، ص ۷۵-۶۶)

آیت الله شاه آبادی در جایی دیگر درباره اسلام می فرماید: «... به موجب فرموده حضرت خاتم الرسل (ص): انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، بیان می نمایم تا موجب شفای صدر آنام گردد، پس می گویم اسلام را دو مرام است:

اول، حفظ اختصاص حکومت مطلقه به قرآن مجید؛

دوم، حفظ اختصاص ولایت مطلقه به مقام مقدس حضرت حجت ابن الحسن صاحب

العصر و الزمان؛

و چون نایل شدن به این دو مرام بزرگ، منوط به استحکام روابط مذهبی است، لذا باید قاندرین این اساس، اشخاصی بوده باشند که خود را از غرور و قناعت به اسلام انفرادی و افتراق و یأس و منع از حقوق واجبه الهیه که اسباب مهلکه است، مبری و منزّه نموده و از روی واقع، عهده دار و فداکار و وظایف مقررّه ذیل، اصولاً و فروعاً بوده باشند؛ بحول الله و قوته.

... بسط معارف و حقایق دیانت در حدود ممالک اسلام که به منزله خیط نبوت و ولایت و ارتباط به مقام مقدس ایشان و اجتناب از خلطه و آمیزش با اجانب است که فرموده: "واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا". (آل عمران، آیه ۱۰۳)

... توسعه اجتماعات مذهبی برای ارتباط و دوستی متدینین با یکدیگر به منزله خیط^۰ اخوت است، چنانچه فرموده: "واذکروا نعمت الله علیکم اذکنتم اعداء فآلف بین قلوبکم فأصبحتم بنعمته اخواناً" (آل عمران، آیه ۱۰۳)؛ تا به واسطه این دو خیط طولی و عرضی تحصیل لباس تقوی و جندالله نموده و لشکر کفر و نفاق و فساد را از عالم، قلع و قمع نمایند». (شاه آبادی، ۱۳۸۰، ص ۸-۷)

این اسلام که در بیان حضرت امام (ره) به عنوان اسلام ناب محمدی (ص) معرفی می شود، اسلامی است که بر پایه دو رکن قرآن و ولایت است؛ یعنی کتاب و عترت که همان سنت حقیقی پیامبر (ص) است.

اسلام ناب، حفظ حقوق آحاد جامعه حتی غیر دینداران را واجب و لازم شمرده، بر آنان مهربانی و محبت را لازم کرده، به «رحم» بین مسلمین دستور داده و در مقابل کفار و تجاوزکنندگان به حقوق و ثغور مسلمانان دستور «شدت و غلاظ» برخورد داده است.

اسلام، ولایت غیر مسلمان را بر مسلمان برنمی‌تابد و دوستی با دشمنان را موجب ذلت و پایمالی حقوق جامعه می‌داند. این اسلام، انسان مسلمان و مؤمن را به معرفتی دعوت می‌کند که: «هو علی کل شیء قدیر ... هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء علیم ... و هو معکم اینما کنتم، والله بما تعلمون بصیر» (حدید، آیه ۴-۲)؛ و بر هر کاری قادر است ... اول و آخر و ظاهر و باطن همه چیز اوست ... هم او که هر کجا و در هر شرایطی باشید با شماست.

این دین، فرهنگی می‌آفریند که محورهای آن خانواده، فامیل، همسایگان، محله، هیئت و جامعه است؛ جامعه‌ای که برادری دینی اساس رفتار آحاد آن را شکل می‌دهد.

۳-۱-۳. برادری دینی: آیت‌الله شاه‌آبادی برای قوام و دوام بخشی به جامعه دینی، تبیین معارف را لازم می‌داند و از بارزترین عناصر این مهم نیز مسئله اخوت را برمی‌شمرد. اخوت که برقرارکننده ارتباط قلبی و بنیادین در جامعه بین افراد است را بر محور دین می‌داند و دین را برپاکننده چنین ارزشی می‌داند که می‌تواند اساس یک جامعه مقتدر و لطیف و لذت‌بخش را بنیان نهد. در این خصوص به روایتی تصریح می‌کند که ما در اینجا به ذکر معنی آن اکتفا می‌کنیم و به نقل از حضرت علی (ع) می‌فرمایند: «مسلمان برگردن برادرش ۳۰ حق دارد که جز با ادای آن یا عفو آن، برائت حاصل نمی‌کند:

۱. لغزش و خطای او را ببخشد و ندیده بگیرد؛
۲. بر گریه او ترحم کند؛
۳. زشتی‌های او را بپوشاند؛
۴. از لغزش او صرف نظر کند؛
۵. معذرت او را بپذیرد؛
۶. غیبت او را رد کند؛
۷. پیوسته او را نصیحت کند و خیرخواه او باشد؛
۸. دوستی خالص و مودت او را حفظ کند؛

۹. ذمه او را رعایت کند؛
 ۱۰. در بیماری از او عیادت کند؛
 ۱۱. به جنازه او حاضر شود؛
 ۱۲. دعوت او را اجابت کند؛
 ۱۳. هدیه او را بپذیرد؛
 ۱۴. صله و احسان او را تلافی کند؛
 ۱۵. نعمت او را شکرگزاری و قدردانی کند؛
 ۱۶. یاری او را شکرگزاری و قدردانی کند؛
 ۱۷. ناموس و همسر او را حفظ کند؛
 ۱۸. حاجت او را برآورد؛
 ۱۹. در رسیدن او به مطلوبش بکوشد؛
 ۲۰. هنگام عطسه او "الحمد لله رب العالمین" بگوید؛
 ۲۱. او را به گمشده اش راهنمایی کند؛
 ۲۲. سلام او را پاسخ دهد؛
 ۲۳. با خوش‌زبانی با او سخن بگوید؛
 ۲۴. انعام و احسان او را به نیکویی بپذیرد؛
 ۲۵. قسم او را تصدیق کند؛
 ۲۶. با دوستان او دوستی کند [با او دوستی کند] و با او دشمنی نکند؛
 ۲۷. او را یاری کند، چه ظالم باشد و چه مظلوم؛ اما یاری او هنگامی که ظالم است به این است که او را از ظلمش بازدارد و هنگامی که مظلوم است، به این است که او را به گرفتن حقش نصرت دهد؛
 ۲۸. او را وانگذارد و رها نکند و خوار و ذلیل نگرداند؛
 ۲۹. هر چه از خیرات و خوبی‌ها برای خودش دوست دارد، برای او نیز دوست بدارد؛
 ۳۰. هر چه برای خود (از شر) نمی‌پسندد برای او نیز نپسندد.
- سپس امام (ع) فرمود: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌گفت هر یک از شما که چیزی از این حقوق را ترک کند، روز قیامت از او مطالبه می‌شود تا ادا کند.

شیخ انصاری رضوان الله تعالی فرمود: و معنی قضاء این حقوق نسبت به صاحبان آن از طرف کسی که باید ادا می کرده، آن است که با او به گونه‌ای برخورد می‌شود، که محروم بماند از آنچه که برای کسی که این حقوق برادری را ادا نموده، فراهم شده است. (شاه‌آبادی، ۱۳۸۰، ص ۴۹-۴۷)

اسلام این گونه زندگی انسانی را رهنمایی می‌کند؛ زندگی‌ای که بنیان آن الفت، مهربانی، دیگرخواهی و حرکتِ همگانی به سمت سعادت و کمال دنیوی و آخروی باشد. این اسلام؛ یعنی منبع سرشار و بی‌پایان قدرت لطیف.

تجربه گرانقدر دهه شصت انقلاب برای ما سرمایه عظیمی است که با هدف به جریان در آوردن آن در زندگی آینده، باید به آن با نگاه علمی پردازیم. تجربه دل‌افزایی بودن حرکت همگانی به سمت اهداف انقلاب که همانا تأمین‌کننده نیازهای مادی و معنوی جامعه است. به عبارت دیگر؛ این دلها بود که بر ساختارها حکمرانی می‌کرد نه اوامر سلسله‌مراتبی غایب از مسائل و مشکلات، که خودبه‌خود حاکمیت ساختار سخت را بر روابط برادرانه مبتنی بر معرفت دینی سوار می‌کند.

این تجربه گران به دست آمده را باید برای درمان دردهای آینده به جریان در آوریم و اگر از همان خاستگاه وارد شویم، محقق خواهد شد ان شاء الله.

۴-۱-۳. ولایت: انسان همواره تحت ولایت است. امکان ندارد که جامعه انسانی بدون ولایت باشد. اما نوع ولایت تفاوت دارد؛ برخی تابع ولایت طاغوت و از نور به سوی ظلمت در حرکت هستند و عده‌ای در ظل ولایت الهی در پوییش به سمت نور از ظلمت خارج می‌شوند.

«در جامعه دو ولایت وجود دارد؛ یکی ولایت ولایت عدل و دیگری ولایت ولایت جور. اما چرا ولایت ولایت جور، تحت نام «الذین کفروا» آمده است؟ زیرا در واقع کافر، همان است که مؤمن حقیقی نیست. چون تنها مؤمن حقیقی است که ولایت خدا را بر خود می‌پذیرد و اوست که به ولایت الهی، از ظلمت به سوی نور می‌رود. بنابر این، آن کس که مؤمن حقیقی نباشد، در واقع جزء «الذین کفروا» خواهد بود.» (حائری شیرازی، ۱۳۷۸، ص ۱۰۹)

موضوع ولایت در ادبیات اجتماعی، باید به جایگاه حقیقی خود رجوع داده شود. حاکمیت و ولایت متعلق به خداست؛ یعنی تنها خداوند است که حق دارد بر مخلوق خود حکومت کند. پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) و ولی فقیه، از آن جهت که مأمور و مأذون در اجرای دستور خداوندند، ولی شمرده می‌شوند، نه از جهتی دیگر؛ یعنی به مقام دریافت و تشخیص حکم الهی رسیده‌اند. ابتدا خود در عمل، بندگی را که همان اطاعت از خداوند است، اجرا می‌کنند و بر مؤمنین ولایت دارند برای اجرای فرامین حضرت حق.

«... توحید در ولایت اقتضا می‌کند که مؤمن، جز خدا ولی دیگری نداشته باشد. اما آیه «انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوه و هم را کعون» (معارج، آیه ۲۲-۱۹) نشانگر آن است که چون ولایت رسول (ص) در طول ولایت الهی است، تنها خدا ولی مؤمن است و خدا و رسول (ص)، ولی مؤمن هستند؛ به گونه‌ای که ولایت الرسول، مظهر ولایت الله باشد و بدین ترتیب، ولایت ائمه (ع) و ولایت فقیه و ولایت ولات آنها... همگی الله است. اما اگر منافاتی در ولایت باشد، این ولایت توحید نیست». (حائری شیرازی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸)

در تبیین و تفهیم موضوع ولایت در جامعه، بیش از آنکه از بستر معرفتی معارف دینی و سیر جامعه‌شناسی دینی - سیاسی وارد شویم، از منظر سیاست آن هم از نوع رسانه‌ای و ژورنالیستی وارد شده‌ایم، برای اصلاح این امر باید به متون معرفتی رجوع کنیم و برگردیم به منابع اصلی که موشکافانه موضوع را از منظر فطرت و دین که پاسخی به خواسته‌های فطری است تحلیل و تفسیر و تفهیم می‌کنند.

«در فرهنگ اسلامی، رهبری به مفهوم امامت، عبارت از نوعی سیاست است که بر اساس آن ایدئولوژی الهی و متکی بر وحی بر کلیه روابط انسانی حاکم می‌شود و بنیادها، نهادها و روابط اجتماعی، آراء، عقاید، فرهنگ، اخلاق، بینشها، سنتها و به طور کلی ارزشها در جامعه انسانی در راه رشد و تعالی انسانها و جامعه بشری هدایت می‌شوند و انسان‌سازی و تشکیل امت به جای کشورداری و انسان‌پروری و مردم‌داری مطرح می‌شود و این نوع رهبری و سیاست، سعادت دنیا به مفهوم رفاه بهتر و سعادت آخرت را به دنبال دارد.

آیت‌الله شاه‌آبادی (ره) با استناد به حدیث ثقلین می‌گوید: اسلام را دو مرام است:

اول، حفظ اختصاص حکومت مطلق به قرآن مجید؛

دوم، حفظ اختصاص ولایت مطلقه به مقام مقدس حضرت حجت بن الحسن، صاحب العصر و الزمان.

کلمه ولایت و مفهوم گسترده آن از آیه شریفه "النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم" (احزاب، آیه ۶) برگرفته شده است و این آیه دلالت دارد بر اینکه حق تصمیم گیری پیامبر (ص) درباره مردم، بر حق تصمیم گیری آنها در حق خودشان مقدم است. همه مفسران به این نکته اذعان دارند و بر این اساس مردم باید تصمیم پیامبر (ص) را بر تصمیم خویش مقدم بشمارند. این ولایت مطلقه به دستور خدای سبحان توسط پیامبر اکرم (ص) به امیرالمؤمنین (ع) واگذار شد: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ" و از طریق ایشان به سایر ائمه یکی پس از دیگری تا به حضرت حجت بن الحسن (عج) رسید.

آیت الله شاه آبادی در این باره می فرماید: ولایت تشریحی بر دو قسم است:

اول، معرفت به مقام نبوت و ولایت و شناسایی آنها و عقد قلب بر طریق معرفت آنها...؛

دوم، اعتقاد به اینکه ایشان اولی الامر و اولی به انفسند؛ یعنی امر، امر ایشان و نهی، نهی ایشان است و احدی غیر از ایشان حق حکومت و ولایت ندارد مگر منصوب از طرف ایشان باشد. چنانکه پیغمبر اکرم (ص) در غدیر خم فرمود: "أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا بَلَىٰ؛" یعنی آیا من اولی نیستم نسبت شما از نفوس شما؟ همه گفتند بلی یا رسول الله (ص)، شما اولی هستید نسبت به ما از نفوس ما. بعد از این استنطاق فرمود: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛" یعنی هر که من مولای او و اولی نسبت به او هستم علی (ع)، مولای او و اولی نسبت به اوست. در زمان غیبت، فقیه جامع الشرایط، از سوی امام معصوم به نصب عام برگزیده شده و ولایت او از طرف امام امضا شده و این مبنای اکثر علمای شیعه است - هر چند در تفسیر ولایت مطلق اختلاف نظر دارند- لذا مرحوم آیت الله شاه آبادی در اطلاعیه تجدید عهد اسلامی می گوید: مراد از قیام لله، مجاهده با نفس می باشد و آن محتاج به پنج چیز است؛ اول اعتصام به حبلی که حاصل نشود مگر به اعتصام به حبلی من الناس و آن معاهده با نایب امام (ع) است بر ترک معصیت... بنا بر این، ولایت مطلقه بالاصاله از آن معصوم (ع) است و بالنیابه از آن فقیه جامع الشرایط.

در فرهنگ اسلامی اساسی‌ترین عامل وحدت و پیوند اجتماعی، حرکت مشترک امت بر روی خط و راه مشخص است که آن را آگاهانه در جهت مقصد معینی انتخاب کرده است و لازمه این نوع وحدت و پیوند اجتماعی، رهبری مشترک است. از این رو دو واژه «امام و امت» در تحلیل نهایی، دو معنای متلازم و به تعبیر منطقی، نسبی و متضایف دارند. لذا آیت‌الله شاه‌آبادی اصل نبوت و ولایت و اصل اخوت را دو اصل متلازم شمرده ...» (مرتضوی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۱-۱۲۹)

اگر بخواهیم به زبان ساده و امروزی ولایت را معنی کنیم و شرح دهیم باید گفت: ولایت، دفاع از حقوق امت (مردم) بر مبنای احکام خداوند است. ولایت در اصل، مدافع حقوق عموم از جایگاه حکومت خداوند بر خلق در مقابل عمله و اصحاب شیطان و کفر و شرک است. این حق حاکمیت نیز از آنجا ناشی می‌شود که ولی، ضمن توانایی استخراج حکم خداوند از مسیر ارائه شده در دالان معرفت مبتنی بر وحی، تلاش اصلی خود را بر بندگی خدا و دوری از دنیا و نخواستن دنیا برای خود قرار داده و خلق‌الله را در مسیر زندگی سالم هدایت می‌کند و در برابر سپاه طاغوت که به دنبال سلطه بر بنی آدم است، مؤمنان را به سمت فلاح و رستگاری دنیا و آخرت هدایت و راهبری می‌کند.

در این جایگاه، ولی نه اهل دریافت مزد از خلق است و نه اگر مزدی به او بدهند ستانده می‌شود، بلکه او بدون هیچ مزد و اجری فقط و فقط بندگی خدا می‌کند. ولایت او نیز بندگی خداست و اگر غیر از این باشد، خودبه‌خود از ولایت زایل است.

این ولایت حبل متین وحدت و قدرت اجتماع است؛ قدرتی که می‌تواند با عِدّه و عُدّه اندک در مقابل عِدّه و عُدّه انبوه دشمنان مقاومت کرده، طعم پیروزی را به خیمه‌گاه اهل ایمان بچشاند.

پس ولایت؛ یعنی حاکمیت قانون وحی الهی در جامعه که به نص حضرت پیامبر (ص)، بعد از حضرتش ائمه معصومین (ع) به نص ائمه معصومین به ویژه حضرت صاحب‌الزمان (عج) در نصب عام؛ یعنی فقهای که دارای صلاحیتهای لازم از جمله اجتهاد در احکام دینی و اجتماعی و سیاسی باشند و هم فقط و فقط بندگی خداوند بکنند، محق آن هستند.

موضوع ولایت دو نیروی قدرتمند و لایزال دیگر هم دارد؛ دو نیرویی که موجب جوشش دو ویژگی عظیم فطری می‌شود: «ذلت ناپذیری» در مقابل ظلم و نظام سلطه؛ ولو که

مدعی جهانی بودن باشد و «امید به آینده» ولو که عسرت و تنگی همه مرزهای ظاهری و مادی را درنور دیده باشد.

نهضت سرخ حسینی و واقعه تف و نهضت عدالت گستر جهانی و حادثه ظهور؛ یعنی برای مقابله با ظلم و ستم و جور و بیداد، قدرت و حرارت حسینی دارد و برای حرکت به سوی جامعه‌ای مطلوب، امید مهدوی در وجودش می‌جوشد، هم انرژی مقاومت در برابر شدایدی سخت حتی مرگ و با آغوش باز به استقبال آن رفتن! و هم توانمندی نشاط و امیدواری برای به ارث بردن زمین توسط صالحان و مستضعفان!

واقعه ماندگار آسمانی و تاریخی روز دهم محرم و افق روشن ظهور، دو نیروی جوشان الهی است که از ولایت برمی‌آید. از این منظر، بعثت، غدیر، عاشورا و ظهور، قوس صعودی انسان موحد به سمت عاقبت به‌خیری و کمال و وصال به مطلوب می‌باشد که هستی مطلق، آسایش و آرامش مطلق و لذت و شیرینی مطلق است.

سر اینکه از صدر اسلام توسط ابولهب و ابوسفیان و معاویه، یزید و بنی مروان و بنی عباس و تا امروز توسط نظام سلطه علیه «ولایت» وحدتی عجیب دیده می‌شود در اینجاست که قدرت نهفته در ولایت، بالا و والا، غیر قابل نفوذ و شکست‌ناپذیر است.

حضرت امام (ره) در خصوص ولایت فقیه می‌فرماید: «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد. به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را، حتی اجمالاً، دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آن را ضروری و بدیهی خواهد شناخت. اینکه به ولایت فقیه چندان توجهی نمی‌شود و احتیاج به استدلال پیدا کرده، علتش اوضاع اجتماعی مسلمانان عموماً و حوزه‌های علمیه خصوصاً می‌باشد. اوضاع اجتماعی ما مسلمانان و وضع حوزه‌های علمیه ریشه تاریخی دارد که به آن اشاره می‌کنیم. نهضت اسلام در آغاز گرفتار یهود شد و تبلیغات ضد اسلامی و دسایس فکری را نخست آنها شروع کردند و به طوری که ملاحظه می‌کنید دامنه آن تا به حال کشیده شده است. بعد از آنها نوبت به طوایفی رسید که به یک معنی شیطان‌تر از یهودند. اینها به صورت استعمارگر از سیزده سال پیش، یا بیشتر، به کشورهای اسلامی راه پیدا کردند (از اواسط قرن شانزدهم میلادی) و

برای رسیدن به مطامع استعماری خود لازم دیدند که زمینه‌هایی فراهم سازند تا اسلام را نابود کنند...» (امام خمینی، ۱۳۷۶، ص ۴-۳)

بحث ولایت فقیه که از بدیهیات اسلام است - به این دلیل که نشانگر اجتماعی و سیاسی بودن اسلام است - مورد تعرض قرار گرفته و می‌گیرد؛ یعنی اگر ولایت از اسلام حذف شود، دینی ناقص و ناتوان خواهد بود که امکان برآوردن نیازهای اولیه جامعه را نیز نخواهد داشت. حال آنکه رکن رکن دین، ولایت است. به یقین سر تولد حضرت علی بن ابی طالب (ع) در خانه خدا نیز به این مهم رجوع دارد که مغز و هسته دین اسلام، ولایت است و اگر ولایت از اسلام حذف شود، معنی و مغز دین حذف شده است و دین بی ولایت جز مناسکی فردی نخواهد بود و اگر شعاعی نیز به شکل جمعی انجام شود، جز صورتی موقتی و بی ابتدا و انتها نخواهد بود.

اینکه تنها یادگار پیامبر (ص)، حضرت فاطمه زهرا (س) خود را در شاداید قرار می‌دهد، آن هم به حدی که جان نازنینش را فدا کند، عظمت و ارزش والای ولایت در اسلام برای حفظ عزت انسانی و رشد اجتماعی و حرکت به سمت کمال انسان را نشان می‌دهد.

۱-۳-۵. غیب (امداد غیبی): ایمان به غیب به نص قرآن کریم لازم و از نشانه‌های مؤمن بودن است. غیب ساحتی از حیات است که چشم و دل مادی ما آن را به شکل و شیوه معمول ادراک نمی‌کند. اما اگر اهل ایمان و یقین باشیم وجود آن را به صورت شهودی درک خواهیم کرد. البته نمود امدادهای غیبی در عالم ماده محسوس است، اما اصل موجودیت غیب برای اسباب ادراک مادی ما با همان شیوه و شکل ممکن نیست!

«ذَالِكِ الْكِتَابِ لَارِيبٍ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (بقره، آیه ۲-۳)؛ این کتاب بی هیچ شک راهنمای پرهیزکاران است، آن کسانی که به جهان غیب ایمان آرند و نماز به پا دارند و از هر چه روزی‌شان کردیم به فقیران انفاق کنند.

«وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...» (انعام، آیه ۵۹)؛ و کلیه خزاین غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست...

خداوند در شرایط خاص از خزائن غیب خود به بندگانش مدد رسانی می‌کند. امدادهای

غیبی در طول تاریخ اسلام از ابتدا تاکنون مورد توجه بوده و موارد فراوانی از آن گزارش شده است. خداوند در جنگ بدر، پیامبر خود را با سپاه ملائکه مدد رسانی کرد. در حوادث و رخدادهای مختلف و شرایط و زمانهای متعدد گزارش امدادهای غیبی به کرات منتشر شده و در کتب مربوط موجود و قابل مراجعه است. مهم اینجاست که انسان موحد و متقی به آن اعتقاد و باور داشته باشد تا در مواقع خطر و بحران و عُسرت بتواند از این منبع لطف الهی مددجویی کند.

البته امداد غیبی با مطالبه ما صورت نمی پذیرد، بلکه آنگاه که در مسیر انجام تکلیف، با معرفت و بصیرت و به کارگیری تمام توان و امکان وارد می شویم و در عمل، اخلاص و نیت پاک و سالم داریم ولی در مقابل ظالم و متجاوز و مشکلی که پیش آمده است توانایی کافی نداریم، اگر صلاح خدا باشد با مدد غیبی ما را یاری می کند. امدادهای غیبی در انقلاب اسلامی به ویژه در دفاع مقدس از گزارشهای متواتر و مورد تأیید علمای ربّانی است.

شهید مطهری در این باره می فرماید: «گذشته از اینکه اشیا در اصل هستی خود از غیب مدد می گیرند، به عبارت دیگر؛ سراسر طبیعت مدد غیبی است. در زندگی بشر یک سلسله مدددهای غیبی خاصی هم وجود دارد یعنی چه؟ مگر مدددهای عمومی و خصوصی در کار است؟ بلی لازم است. قبلاً اصطلاحی از قرآن ذکر کنم و سپس به توضیح مطلب بپردازم.

«قرآن، خداوند را هم با صفت رحمان و هم با صفت رحیم یاد می کند. بسم الله که خود آیه ای از قرآن است، هم مشتمل بر رحمان است، هم مشتمل بر رحیم. رحمان و رحیم دو مشتق از رحمت می باشند، با این تفاوت که رحمت رحمانی عبارت است از رحمت عمومی که شامل همه موجودات است. وجود هر موجودی برای آن موجود، رحمت است. وسایلی که برای ابقا و ادامه وجود او آفریده شده است؛ رحمت است. اما رحمت رحیمیه عبارت است از الطاف و دستگیری های خاصی که یک وجود مکلف در اثر حسن انجام وظیفه مستحق آن می گردد. لطف خاصی است که طبق قانون خاص، نه قانون عام طبیعت شامل حال می گردد.

پیامبران آمده اند که ما را به این گونه مدددهای غیبی مؤمن نمایند. اگر چنین ایمانی در ما پیدا شود، ما عملاً با خداوند وارد معامله و بده و بستان می شویم. احساس می کنیم که نیکی کردیم و خداوند به ما پاداش نیک داد، ما را حفظ و نگهداری کرد. بر عکس بدی و کیفر

دیدیم. به هر حال بشر در زندگی خاص خود، اعم از زندگی فردی یا اجتماعی، احياناً مشمول لطفها و رحمتهاي خاصی می شود که او را دستگیری می کند و از سقوط نجات می دهد... اینکه زندگی انسان اگر مقرون به حق جویی و حقیقت خواهی و اخلاص و عمل و کوشش باشد، مورد حمایت حقیقت قرار می گیرد و از راههایی که بر ما مجهول است دست غیبی ما را تحت عنایت خود قرار می دهد. علاوه بر اینکه یک امر ایمانی است و از لوازم ایمانی به تعلیمات انبیا است، یک حقیقت تجربی و آزمایشی است، البته تجربه و آزمایش شخصی و فردی؛ یعنی هر کس لازم است در عمر خویش چنین کند تا اثر لطف و عنایت پروردگار را در زندگی خود ببیند و چقدر لذتبخش است معامله با خدا و مشاهده آثار لطف خدا». (مطهری، ۱۳۶۳، ص ۱۲۷-۱۲۵)

۳-۱-۶. اسوه ها و الگوها: نگاه به تاریخ ملل از هر جنبه ای که باشد، به خصوص از حیث فرهنگی، جامعه شناسی و ادبیات، نشان می دهد که بشر به شکلی شگرف به دنبال نمونه هایی از نوع خود است که توانسته اند کار و اقدام یا تحویل یا تأثیری خاص بر جا بگذارند. اسطوره ها به روشنی تبیین کننده این واقعیتند. اسلام نیز تأسی به انسانهای شایسته را مورد تأیید قرار داده و آنها را نمونه هایی از نوع بشر معرفی کرده است تا انسان بدانند که به دست آوردن چنین جایگاه و شأنی ممکن و میسر است، به ویژه در حوزه عمل توحیدی و آزادگی و ظلم ستیزی و نفس زدایی از خویش که همه در جای خود تحرک بخش درونی و بیرونی اند؛ یعنی هم در حرکت و پالایش انسان (در جایگاه فردی) مؤثر است و هم در حرکت و پالایش اجتماع.

بر این اساس، اسوه های تاریخ اسلام و ایران، نمونه های بارزی از این انسانهاست که باید در شناساندن آنها به عنوان منبعی از قدرت لطیف مد نظر داشت.

نمونه های الگو در صدر اسلام؛ حضرت حمزه سیدالشهدا، ابذر، سلمان، مقداد، عمار یاسر، مالک اشتر نخعی و دیگر جوانان و جوانمردانی که در اوج تنهایی پیامبر (ص) و امام علی (ع) آنان را با بصیرت یاری کرده، برخی با بذل جان خویش آن هم در شرایط و حالاتی سخت و شکننده، یاریگر دین خدا بوده اند.

مردان پاکباخته و جوانان و نوجوانان بی نظیر در نهضت امام حسین (ع)، به ویژه حضرت

قاسم بن الحسن (ع) و حضرت عباس بن علی (ع). در تبیین واقعیت وفاداری عباس (ع) برای جامعه، نباید صرفاً از نگاه عاطفی وارد شد، بلکه در نگاه بصیرتی، حضور و فعالیت ایشان الگویی به تمام معناست. این جوان که از قهرمانان و یلان بزرگ عرب است، در روز عاشورا قدرت و بصیرت و معرفتی شگرف از خود نشان می‌دهد که تاریخ در حیرت است. عباس (ع) با همه نام‌آوری و جنگاوری و توانمندی در مبارزه با دشمنان، اذن میدان رفتن ندارد و هیچ شاهد و راوی‌ای اندک گلایه‌ای از او نقل نکرده است. این اسوه حسینی با اطاعت کامل، آنچه امامش از او می‌خواهد، عمل می‌کند؛ یعنی پرچم سپاه را بالا نگه دارد و خیمه‌ها را پاس بدارد! شاهد همه وقایع باشد، ولی اطاعت کند و بدون اذن امامش هیچ اقدامی نکند؛ چون اگر حضرت عباس (ع) وارد نبرد با دشمن می‌شد، شاید کشتاری از سپاه یزید می‌کرد که مطلوب نهضت امام حسین (ع) نبود؛ یعنی امام حسین (ع) برای کشتن به کربلا نیامده است که یلی چون عباس را به آوردگاه ببرد. باید تاریخ بداند که حضرت حسین (ع) برای اثبات حقانیت دین جدش قیام کرده است نه برای کشتن و خونریزی؛ و آلا چرا حضرت عباس به میدان نمی‌رود؟ در زندگی پر بار ائمه (ع) فراواند انسانهایی که در اطاعت؛ بصیرت و معرفتی از خود نشان داده‌اند که می‌تواند تبیین‌کننده حقیقت رابطه ولایت و امت باشد؛ علمای بزرگ و مهدّبی که بار رنج انتقال فرهنگ و معارف دینی را بر دوش کشیده‌اند.

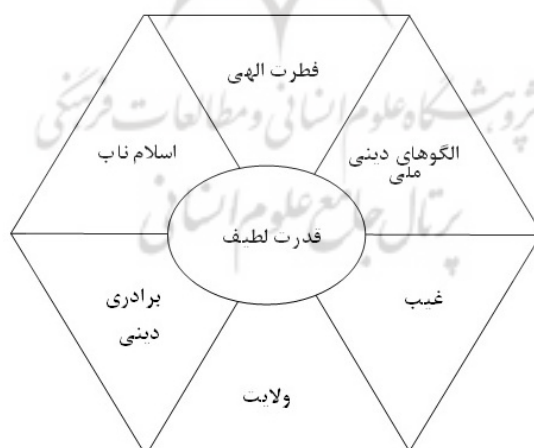
در زمانه حاضر نیز آزادگانی چون: شهید حسین فهمیده، شهید عرب از استان کرمان لشکر ۴۱ تارالله که هنگام مجروحیت به دلیل درد فراوان، چفیه به دهان خود فرو می‌کند تا عملیات با موفقیت انجام شود و خود جام شهادت سر می‌کشد. همچنین شهید مرتضی جاویدی از استان فارس که در عملیات والفجر ۲ هنگامی که در تپه «برده زرد یا برده سر» محاصره می‌شود، می‌گوید این جا تنگه احد است و ما اجازه نمی‌دهیم تاریخ تکرار شود، مقاومت می‌کنیم تا شما برای ادامه عملیات، یگانها را آماده کنید و پیروزی حاصل شود و خود با تحمل چند روز محاصره و رنج و مجروحیت و شهادت یاران و همراهان، سرانجام پیروزی را به خیمه‌گاه سپاه اسلام می‌آورد؛ یعنی از یک عملیات شکست‌خورده پیروزی‌ای می‌سازد که در تاریخ دفاع مقدس به عنوان یک نقطه عطف شناخته می‌شود! یا آن شهید گمنامی که در پاتک بعضی‌ها در شلمچه، هنگامی که متوجه می‌شود آنجایی که او قرار دارد یک جناح مهم است که اگر

دشمن نفوذ کند خیل عظیمی از رزمندگان را به محاصره در می آورد، با بستن زانوی خود، پشت تیربار می ماند و دشمن را زمینگیر می کند تا به شهادت نایل می آید. شهید مصیب جمالی از نیروهای گردان فجر لشکر ۳۳ المهدی (عج) و شهدای استشهادی لبنان و فلسطین و همه مردان و زنانی که با آزادی و اخلاص، اسلام ناب را در این عصر حمایت کرده اند.

عظمت و ارج این فداکاری های شگرف، دارای نیرویی است که نسل جوان و به طور کلی جامعه را برای مقاومت در مقابل زورگویی های دشمنان به وجد و حظّ معنوی وا می دارد. الگو و اسوه هایی که اگر در سیر پیام سازی رسانه ای و ارائه شخصیت و عمل آنها به شکلی هنرمندانه عمل شود، خود تحرک بخش زوایایی از فطرت الهی انسان است.

در الگو و اسوه ها، عناصر فراوانی از نیازهای اجتماعی بروز کرده است که با نگاه به آنها باید معرفی شوند: «خود آگاهی»، «مرگ آگاهی»، «ولایت پذیری»، «بصیرت و معرفت دینی اجتماعی»، «آزادگی»، «زمان شناسی»، «عمل به موقع»، «شهادت پذیری»، «اعتقاد و اعتماد به خدا»، «توکل»، «گذشتن از دنیا و جان» و...

شناخت و معرفی الگوهای دینی و ملی باید در طرح کلان فرهنگی قرار گیرد نه به عنوان برنامه هایی که به هر شکل و سلیقه ای، توسط برخی از افراد ارائه شود تا به جای اثرگذاری بر جامعه، زدگی و مخدوش شدن شخصیت آنان را در پی داشته باشد.



شکل ۲: شش ضلعی منابع قدرت لطیف

۲-۳. ویژگی‌های قدرت لطیف

قدرت لطیف دارای ویژگی‌های منحصر به فردی است که در حد مجال و وسع، به برخی از آنها اشاره می‌شود. اما قبل از هر چیز باید به این امر بنیادین پرداخت که اصولاً در قدرت لطیف، مطالبه جنگ و هل من مبارز طلبی از سر جنگ افروزی و آغاز هر تجاوز و تعدی به هر بهانه علیه هر نوع جامعه‌ای مردود است؛ بلکه بنای آن بر صلح و آرامش و امنیت و آسایش اجتماعی مبتنی بر «فرهنگ جهاد» است. فرهنگ جهاد در قاموس قدرت لطیف از قرائت اذان و اقامه در گوش نوزاد هنگام تولد، آغاز و تا تلقین در لحد ادامه دارد؛ یعنی بندگی خدا کردن؛ یعنی با خلق خدا مهربانی کردن؛ یعنی خلق خدا را در مسیر بندگی خدا کمک و هدایت کردن؛ یعنی بر مبنای اثبات حق، مسیر رستگاری را نشان دادن؛ یعنی برای جلوگیری از ریخته شدن خون انسانها با تمام توان و استدلال و منطق به راهنمایی پرداختن؛ یعنی قامت بلند جهاد اسلامی بر قائمه فهم انسانی استوار است نه بر شانه شاخ‌های ستیز! و البته فرهنگ جهاد یک ستون محکم و استوار هم دارد که به «آزادگی» معروف است و در ادبیات جامعه‌شناسی به آن «دفاع»، «دفع تجاوز»، «رفع شرارت»، «حمایت از مظلوم» یا «ستاندن حق مظلوم» می‌گویند؛ که صد البته در صورت لزوم، با شداد و غلاظی همراه است که همواره موجب پشیمانی متجاوز، ظالم، شرور و متعدی خواهد شد!

از این رو در قدرت لطیف، بنیان توان و هم‌وردی بر معرفت، علم و دانش، منطق، استدلال، برهان، تربیت، آموزش، نظم، کارآمدی در پاسخگویی به نیازهای مختلف همراه با عدالت است.

توان و قدرت نظامی صرفاً جنبه دفاعی داشته و به عنوان آخرین گزینه برای حفظ و ثبات جامعه در مقابل متجاوزان و سلطه‌جویان است.

با این وصف، ویژگی‌های قدرت لطیف عبارتند از:

الف) ارزشی - دانشی است نه صرفاً دانشی. به عبارت دیگر؛ بر آمده از منابعی است که فی نفسه دارای ارزش ذاتی اند و از ویژگی روشمندی نیز برخوردارند، نه اینکه صرفاً بر آمده از ذهن و تحلیلهای ذهنی بشر باشد.

ب) با فطرت و قلب و عقل سلیم و وجدان انسانها مرتبط است نه با عقل سطحی و ذهن آنها. اگر چه در انتقال معانی مورد نظر خود با عواطف، احساسات هیجانات و شناخت ذهنی بشر تکلم می کند، اما هدف و محل استقرار آن، فطرت، قلب، عقل سلیم و وجدان بشری است.

ج) منابع آن وحیانی، فطری، قدسی، وجدانی و شهودی است؛ قرآن و سنت پیامبران و ائمه (ع)، علمای ربّانی، الگوهای توحیدی و آزاده و تجربه های شخصی موحدانۀ توأم با اخلاص و ایمان.

د) درونزا و پویاست، هم از بُعد فردی (فطرت و وجدان) و هم از بُعد اجتماعی. در بُعد ایمان و عمل و فرهنگ و تاریخ به منابع دینی، شهودی فردی و ملی رجوع دارد.

ه) در پایداری و ماندگاری، بی نظیر و دوام آن برای فرد موحد تا پایان دوران حفظ ایمان موحدانه است. حفظ ایمان موحدانه برای همه انسانها ارزشی است که تلاش می کنند تا پایان حیات از آن مراقبت کنند.

و) در انتشار و گسترش و ترویج متفاوت بوده و ضمن انسان محوری، بر ابزار و وسایل متعدد تکیه دارد و قدرت نفوذ و انتقال معنای آن کم نظیر و تحوّل زا است. چه بسا یک انسان یا یک اثر خالصانه و هنرمندانه، جامعه ای را دگرگون سازد و موجب دگرگونی های اساسی شود.

ز) تکیه گاه دنیایی و اخروی است و به دغدغه های عمیق و افقهای بلند حیات انسان می پردازد. صرفاً به دنیا و زندگی مادی نمی نگرد، اگر چه دنیای او را بسامان و توأم با امنیت و آرامش و آسایش می خواهد و پیش نیاز واقعی تحقق اهداف الهی کمال جویی انسان می داند.

ح) از لحاظ روحی و روانی موجب تعادل، آرامش و امنیت ذهنی می شود و فرصت ساز آسایش جسم و جان و خرد است.

ط) نتیجه اجتماعی آن عدالت است. اصولاً به دنبال تحقق عدالت اجتماعی و رفع محرومیت و فقر و بی عدالتی است.

ی) تلاش اصلی و محوری آن بر اثبات حقانیت خویش است تا نفی رقبا و بر همین اساس، از اصل دعوت عمومی یا جهانی برای نقد خود برخوردار است.

ک) در «قدرت نرم» سرمایه‌گذاری بر روی آنچه در زمان حال موجود است صورت می‌گیرد، ولی در «قدرت لطیف» با درک شرایط موجود و توجه به آن، سرمایه‌گذاری برای ایجاد شرایطی جدید مثل فرهنگ، معناگرایی، عشق و... صورت می‌گیرد.

۳-۳. مؤلفه‌های قدرت لطیف

قدرت لطیف برآمده از گفتمان وحیانی است؛ گفتمانی که پایه‌های آن برای نگاه به عالم و آدم مبتنی بر کلام خداست؛ کسی که برترین شناخت و آگاهی را نسبت به عالم و آدم دارد. از این منظر، نگاه آن به موضوعات مختلف عالم و انسان نسبت به گفتمانهایی که برآمده از نفسانیات و تخیلهای فلسفی مادی و منهای ماورای ماده‌اند تفاوت بنیادین دارد.

«غرب دارای وحدت و کلیت است و غفلت از این معنا، بدون تردید غفلت از حقیقت تاریخ و کیفیت تحقق تاریخی اشیا و وقایع است. ... اما از آنجا که غفلت از تفکر و علوم یقینی، لازمه این تمدنی است که بر سراسر کره زمین سیطره یافته، عجیب نیست اگر سخنان حق نه تنها با عدم مقبولیت، که با پرخاش‌جویی مواجه گردد. به هر تقدیر، برای پایه‌گذاری عالمی بر مبنای اسلام، ناچار هستیم که با یقینی برآمده از ایمان به اسلام و در پرتو آن به تمدن غرب و لوازم و محصولات آن نظر کنیم. با این هدف، رفته رفته لوازم خروج از غفلت فراگیر ناشی از سیطره تمدن غرب فراهم خواهد شد...»

«اصالت روش و ابزار» از خصوصیات ذاتی و ماهوی تمدن غرب است و همین خصوصیت است که به آن امکان اشاعه و سیطره‌ای چنین شگفت‌آور و فراگیر بخشیده است. «جهان غیر غرب» نخست فریفته ابزار و روشها شده است و از طریق آن «غایات» را نیز پذیرفته است. مقبولیت عام تکنولوژی در آنجاست که می‌تواند از عهده تأمین حوایج حیوانی انسانی به خوبی برآید و این توجه، فی‌نفسه کافی است تا فطرت الهی انسان در محاق واقع شود؛ گذشته از آنکه عادت و تعلقات همراه با آن، به ناچار رفته رفته فطرت الهی انسان را در گور هوای نفسانی دفن خواهد کرد و از او همان موجود ذیلی را خواهد ساخت که امروز تحت «ولایت تکنیک» در سراسر جهان پراکنده است. «این غایات فلسفی تمدن غرب است که صورت متدلوژی و تکنولوژی یافته است...»

و به این صورت، خودبه‌خود اختیار کردن روشها و ابزار کافی است برای آنکه اختیارکننده را در جهت آن غایات سوق دهد. [این تسلیم در عالم نظر و علم و عمل، پیامدی یکسان خواهد داشت]. دیر یا زود دست‌اندرکاران صنعتی کردن کشور ما نیز در خواهند یافت که صنعتی شدن، پیش از هر چیز به فرهنگی نیاز دارد که آن را فرهنگ صنعتی شدن یا فرهنگ تکنولوژی می‌نامند. اگر کسی بیندیشد که فرهنگ صنعتی شدن را می‌توان با هر فرهنگ دیگر مغایر آن در یک جا جمع آورد، سخت در اشتباه است. چنین کسی دانسته یا ندانسته فرهنگ غرب را عین کمال یا عین اسلام می‌انگارد، غافل از آنکه اگر چنین باشد، روشن است که ضرورت هر نوع تغییر و تحولی در وضع موجود از بین می‌رود و داعیه‌ای برای انقلاب دینی بر جای نمی‌ماند.

«ولکن ما داعیه‌دار انقلاب اسلامی در جهان امروز هستیم و اولین نتیجه ضروری این داعیه آن است که ما کمال بشر را در غایات دیگری جستجو کنیم و بخواهیم در وضع موجود، با عنایت بدان غایات، تحولاتی اساسی ایجاد کنیم. اگر کسی می‌انگارد که تکنولوژی ثمره نهضت انبیاست که هیچ ... و اگر نه باید دل به غایات متعالی انبیا بسپارد و در پرتو این نور به جهان اطراف خویش بنگرد. کمال انسان در قرب حق است و سالک این طریق، هرگز نباید این حقیقت را از یاد ببرد». (آوینی، ۱۳۷۵، ص ۷-۵)

واقعیت ماهیت تمدن غرب را باید در عرصه‌ای تنگ و فروتر از عقل ابزاری نیز جستجو کرد. دایره‌ای محدود که دست انسان را کوتاه‌تر از گذشته‌ای کرده است که جولان‌دار آن همان عقل ابزاری بود!

«تعقل و اندیشه‌ورزی منحصر به انسان غربی و از ویژگی‌های دوره رنسانس نیست و قبل از آن نیز در دیگر جوامع وجود داشته؛ ولی در گذشته تاریخ، تعقل سودای انکار حقایق برتر را نداشت، بلکه به عنوان گذرگاه، انسان را به سوی آگاهی و معرفتی که از شهود و حضوری فراعقلی - نه ضد عقلی - بهره‌مند بود، رهنمون می‌ساخت...

«بعد از رنسانس، خصوصیت بارز عقل‌گرایی، انکار هر نوع معرفت فراعقلی و نفی یا تردید کردن در ابعادی از هستی است که فراتر از افق ادراک عقلی انسان می‌باشند...

«اولین استدلالی که دکارت می‌کند، این است که اگر چه من در همه چیز و از جمله

در وجود خود شک می‌کنم، ولی در اینکه "شک می‌کنم" یا به عبارت دیگر؛ در اینکه "می‌اندیشم"، شکی ندارم. بنابر این، اولین اصل مورد قبول دکارت همان اندیشه و تعقل است که وجود خود را بر این اساس اثبات می‌کند: "من می‌اندیشم، پس هستم".

«... کانت گر چه برای اشیا واقعی فراسوی آنچه به عقل می‌آید، قبول کرد؛ ولی آن را ناشناختنی خواند و رابطه انسان با آن را به طور کامل قطع کرد. هگل نیز کوشید تا نظام عقلانی جهان را تبیین کند و در سیر استدلال خود، آنچه را بالقوه در اندیشه دکارت نهفته بود، با این بیان آشکار ساخت که آنچه اندیشیدنی نیست، وجود ندارد و هر چه هست، اندیشیدنی است.

«هستی در اندیشه هگل، واقعی عقلانی دارد؛ به این معنا که گر چه بشر به حقیقت بسیاری از امور پی نبرده است، ولی هر چه در واقع هست، می‌تواند برای فکر روشن شود. روشن شدن هستی برای فکر - که روشنفکری و عصر خرد و روشنگری را در تاریخ بشر پدید آورد- به منزله انکار هر نوع واقعیت و حقیقتی است که به صورت راز و رمز برای عقل انسانی می‌باشد. ... انسان نیز از دیدگاه عقل‌گرایان، از واقعیت عقلانی جهان جدا نیست و هویتی برتر از آن ندارد ...»

«سده‌های هفدهم و هجدهم که دوران حاکمیت عقل‌گرایی بود، همه باورها و تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی انسان با حذف مبانی و مبادی آسمانی و الهی، در صدد توجیه عقلانی خود برآمدند و ایدئولوژی‌های بشری که از هویتی صرفاً عقلی برخوردار بودند، جایگزین سنتهایی شدند که در چهره‌ای دینی از مکاشفات ربّانی انبیا و اولیای الهی تغذیه می‌کردند؛ یا جایگزین بدعتهایی شدند که با تقلب مدعیان کاذب، رنگ سنت به خود گرفته بودند. عقل با همه قدرتی که پیدا کرد، پس از قطع ارتباط با حقیقتی که محیط بر آن بود، نتوانست جایگاه متصل خود را حفظ کند و به سرعت، راه افول پیموده، زمینه را برای ظهور و تسلط جریان فکری دیگری که در طی این دو سده رشد کرد، آماده نمود.

«حس‌گرایی نه تنها دارای زمینه‌های تاریخی مستمری است، بلکه ویژه طایفه‌ای خاص نیست و مورد توجه همگان بوده و می‌باشد؛ ولی اصالت بخشیدن به آن، به

گونه‌ای که با انکار ارزش جهان‌شناختی معرفت‌های برتر؛ یعنی انکار معرفت عقلی و دینی همراه باشد، پدیده‌ای خاص غرب در روزگار پس از رنسانس است... .

«فرانسیس بیکن با این فکر که انسان در اندیشه خود گرفتار آن دسته از بُت‌های ذهنی است که از ناحیه پندارها و باورهای ناشی از محیط و خرافات بر او تحمیل می‌شود، کوشید تا میزانی مطمئن جهت تشخیص دانسته‌های صحیح از پندارهای باطل ارائه دهد. او معتقد بود شناخت صحیح، تنها از راه حواس پدید می‌آید و برای این منظور با تشکیل یک جدول استقرایی کوشید تا راه کشف تمامی قوانین هستی را از راه مشاهده و تجربه برای همه روشن سازد.

«حس‌گرایان بعدی با توجه به عمومیت و کلیت قوانین علمی، که از دیرباز مورد توجه عقل‌گرایان بود؛ یعنی به هویت غیر حسی مفاهیم و قوانین کلی پی بردند و از این طریق به نقشی که ذهن آدمی در تدوین و تنظیم هر یک از احکام عملی دارد، اعتراف کردند؛ ولی از آنجا که آنها برای آنچه که هویت حسی نداشته باشد، ارزش واقعی و جهان‌شناختی قائل نبودند، فعالیت‌های ذهنی را که در تنظیم قوانین علمی نقشی انکارناپذیر دارد، بدون ارتباط با آگاهی حسی، غیر معتبر خواندند. از نظر آنها آن دسته از فعالیت‌های ذهنی می‌تواند چهره علمی داشته باشد که درباره موضوعات مشهود و به گونه‌ای آزمون‌پذیر تنظیم شده و سازمان یافته باشد». (پارسا، ۱۳۷۹، ص ۱۱۶-۱۱۲)

۳-۳-۱. انسان: در گفتمان قدرت نرم، انسان موجودی است که کار می‌کند، مصرف می‌کند و در اجتماع تأثیر دارد. پس برای اینکه کار، مصرف و تأثیر اجتماعی او در جهت اهداف حاکمان باشد، باید کاری صورت دهند که ذهن او مشغول چیزی باشد که آنان می‌خواهند، نه آنچه مورد نیاز زندگی انسانی اوست! در حالی که در قدرت لطیف، انسان خلیفه خدا در زمین است.

«انسان در جهان‌بینی اسلامی داستانی شگفت دارد. انسان اسلام تنها یک حیوان مستقیم القامه که ناخنی پهن دارد و با دو پا راه می‌رود و سخن می‌گوید نیست؛ این موجود از نظر قرآن، ژرف‌تر و مرموزتر از این است که بتوان آن را با این چند کلمه تعریف کرد... انسان خلیفه خدا در زمین است. روزی که خواست او بیافریند، اراده خویش را به فرشتگان اعلام

کرد. آنها گفتند: آیا موجودی می‌آفرینی که در زمین تباهی خواهد کرد و خون خواهد ریخت؟ او گفت: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (بقره، آیه ۳۰). اوست که شما انسانها را جانشینهای خود در زمین قرار داده تا شما را در مورد سرمایه‌هایی که داده است در معرض آزمایش قرار دهد (انعام، آیه ۱۶۵). (مطهری، ۱۳۷۹، ص ۸-۷)

انسان البته دو ساحت دارد، دو بعد دارد و اگر فطرت او در گرد و غبار فراموشی فرو بنشیند و خوی حیوانی بر او مسلط شود، خسران است. اما انبیا و وحی الهی آمده‌اند که انسان را از این گرفتاری نجات دهند. دین الهی، انسان را بر این وضعیت نمی‌خواهد و او را به سمت هوشیاری حرکت می‌دهد، هر چند بشر به حسب طبع حیوانی، بر طبل مستی غفلت می‌کوبد. «ارتباط آگاهی و هوشیاری با جان و روان آدمی، شبیه ارتباط جان با کالبد مادی است. شوخی با هوشیاری، شوخی با جان است که جدی‌ترین پدیده عالم محسوب می‌شود، ولی چه باید کرد که به گفته مولوی:

جمله عالم ز اختیار و هست خود	می‌گریزد در سر سرمست خود
می‌گریزند از خودی در بی‌خودی	یا به مستی، یا به شغل، ای مهتدی
تا دمی از هوشیاری وارهند	ننگ خمر و بنگ بر خود می‌نهند

آیاتی که رها شدن انسان در مستی‌ها و ناهوشیاری‌ها مطرح می‌کند در چند مورد آمده است؛ مانند «لَعْمَرُكُ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ» (حجر، آیه ۷۲)؛ سوگند به حیات، آنان در مستی خود، در نایبایی درونی فرو می‌غلطند. (جعفری، ۱۳۸۴، ص ۱۲)

گفتمان انقلاب اسلامی در پی زدودن این مستی و ناهوشیاری از انسان است؛ درحالی که گفتمان غرب بر این مستی و ناهوشیاری می‌افزاید و با انبوه‌سازی در تولیدات متنوع اقتصادی رفاهی و رسانه‌ای سکرآور، او را برای در غلتیدن بیشتر به سمت اعماق خسران هل می‌دهد.

انسان در قدرت لطیف، هم واجد حقوق و هم دارای تکلیف است؛ او را برای احقاق حقوقش یاری می‌کند و در انجام تکالیفش دعوت به همراهی و همیاری.

هم زندگی دنیا و هم حیات جاودانه اخروی او را مد نظر قرار می‌دهد و برای رسیدن به کمال مطلوب انسانی، هیچ حقی از نیازهای اولیه او را نادیده نمی‌انگارد.

به زن در جایگاه انسانی خود می‌نگرد و به مرد نیز بر همین اساس نگاه می‌کند. هیچ کدام را بر دیگری برتر نمی‌شمرد و تکالیف و وظایف و حقوق آنان را بر مبنای مسئولیتهای انسانی محترم می‌شمارد.

آنان را در مقابل قانون خداوند با هر مسئولیت و مشغولیتی مساوی می‌شمارد و برای هیچ کس به دلیل داشتن مال و اموال و توانایی‌های مادی دیگر، جایگاه ویژه و امنیت توأم با تبعیض قایل نیست.

چون پرهیزگاران هستند که در نزد خداوند تکریم می‌شوند، پرهیزگاران نیز همه تلاششان این است که در دنیا بیشترین منافع را به دیگران برسانند تا اینکه خود را محق آن بدانند که از زندگی دیگران منافی ویژه نصیب خود کنند!

۲-۳-۳. جامعه: نگاه به جامعه در قدرت لطیف بر اساس وحی الهی، نگاهی متفاوت از تمام مکتبهاست. اگر چه واقعیتها را می‌بیند و در وضع و شرایط موجود، برای آن مطلوب مدیریت می‌کند، اما همواره به هدف گذاری قرآنی می‌اندیشد و اعمال خود را با آن می‌سنجد. پس جامعه در قدرت لطیف، جامعه‌ای است که خداوند متعال نوید آن را داده و برای تحقق چنان اجتماعی برنامه‌ریزی و تلاشها را صورت می‌دهد که آرمانی و مدینه فاضله است.

«حقیقت این است که طرح نقشه جامعه آرمانی نه مضر است و نه لغو، مشروط بر اینکه دارای سه ویژگی باشد: اول اینکه، کاملاً واقع‌بینانه باشد و حقایق زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی را به هیچ روی از نظر دور ندارد و به دست فراموشی نسپارد. دوم اینکه، همراه با ارائه طریق باشد؛ یعنی فقط جامعه آرمانی را تصور نکند، بلکه راه و روش رسیدن به آن را نیز نشان دهد.» آنچه این طرحها را جنبه غیر عملی، وهمی و پنداری می‌دهد و تقریباً در تمام آنها نیز مشترک است، این است که طراح غالباً دنیای آینده را بلاواسطه بر روی دنیای حال می‌نهد و مدینه فاسده یا جاهله را بی‌فاصله با مدینه فاضله مربوط می‌کند، اما هیچ نمی‌کوشد نشان دهد تحوّل مدینه فاسده به مدینه فاضله از کدام راه تحقق می‌یابد و آنچه توالی آنها را سبب تواند شد، کدام است "و سوم اینکه، اهدافی را، اعم از هدف اصلی و نهایی و هدفهای واسطه، برای جامعه آرمانی تعیین کند که دارای مراتب باشند تا سهل‌الحصول‌تر بودن پاره‌ای از مراتب آنها شور و خواست و اراده را در مردم برانگیزد و آنان را به مبارزات اجتماعی و تغییر

اوضاع و احوال موجود، مایل و راغب گرداند و از این گذشته، عدم وصول به کمال مطلوب بدین معنا نباشد که هیچ کاری انجام نشده است و هیچ پیشرفتی حاصل نیامده است ... خداوند متعال تحقق جامعه آرمانی اسلامی را بر روی زمین وعده داده است: «خداوند متعال به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند وعده کرده است که در زمین جانشین‌شان کند، چنانچه کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین کرده و دینشان را که برایشان پسندیده است و به سودشان، استوار و پابرجا گرداند و از پی ترسشان، امنیت جایگزین کند تا مرا پرستند و چیزی را با من شریک ن سازند (نور، آیه ۵۵). آنچه این جامعه آرمانی را از سایر جوامعی که در طول تاریخ بشری پدیدار شده‌اند و خواهند شد متمایز و ممتاز می‌سازد، فقط جهان‌بینی و ایدئولوژی آن است. جامعه آرمانی جامعه‌ای است که افراد آن در مسیر سعادت و کمال حقیقی خود گام می‌زنند و تلاش و کوشش می‌کنند و به عبارت دیگر؛ به هدف اصلی و نهایی‌ای که از تکوین هر جامعه مقصود است نایل آمده است». (مصباح یزدی، ۱۳۷۲، ص ۴۱۵-۴۱۳)

جامعه آرمانی مورد نظر قرآن، تأمین‌کننده تمام نیازهای مادی دنیوی و معنوی اخروی انسان در حد متعادل است. عدالت، محور و اساس آن است و همه شئون زندگی، اعم از دانش، فن، روابط اجتماعی، سلامت، آزادی، آسایش، آرامش، امنیت، رفاه و معنویت را مد نظر دارد و برای دستیابی به آنها جامعه را با برنامه‌ریزی به تلاش و همیاری دعوت می‌کند و شرایط‌ساز تحقق آن است.

۳-۳-۳. حکومت یا قدرت سیاسی: نهاد حاکمیت که واجد انحصار قدرت سیاسی در داخل و استقلال در عرصه بین‌الملل است، در جهان‌بینی‌های مختلف با اهداف متفاوتی مطمح نظر صاحبان نفوذ و توان برای به دست‌گیری آن است. هر کدام از گروه‌های فکری بر مبنای نوع نگاه خود به جهان و انسان، در پی به دست آوردن قدرت و نهاد حکومت هستند.

از دیدگاه قدرت لطیف، حق حاکمیت بر انسان برای هیچ انسانی جایز نیست. پس انسانها نباید حکومت هیچ فردی از آحاد بشر را بر خود بپذیرند، بلکه «حاکمیت مطلق بر انسان و جهان، از آن خداوند است و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس حق ندارد این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد». (اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

حکومت وسیله اعمال و اجرای احکام الهی است که همه در جهت تأمین نیازهای مادی و معنوی بشر می‌باشند. هیچ گروه، فرد یا حزب و جبهه‌ای اجازه سلب این حق از مردم را ندارد و مدافع این حق در زمان غیبت حضرت صاحب‌الزمان (عج) «ولی فقیه جامع‌الشرایط» است. قدرت سیاسی ابزاری برای خدمت به رفاه، آسایش، امنیت و تعالی انسان و جامعه است.

۳-۳-۴. دانش و فناوری: دانش و فناوری و ابزارهای خلق شده در این حوزه، وسیله‌ای برای ایجاد امنیت، آرامش اجتماعی، رفاه، آسایش، رشد معنوی و گسترش عدالت و رفع محرومیت و بسترسازی برای حرکت به سمت تعالی انسانی است.

دانش و فناوری ابزار سلطه نیست، بلکه ابزار خدمت مادی و معنوی به جامعه بشری است. از این رو، سلاحهای کشتار جمعی در قاموس قدرت لطیف هیچ جایگاهی ندارند و حرکت به سمت آن از سوی هر کس یا جامعه‌ای محکوم بوده، خلاف اصول انسانی و اجتماعی شمرده می‌شود.

۳-۳-۵. هنر: در گفتمانی که قدرت نرم طرح کرده است، هنر، ابزاری برای فریب، ناهوشیاری و سلطه بر ملت‌هاست. به ویژه در دنیای بعد از جنگ سرد، بهره‌گیری از هنر و هنر صنعتی شکل پیچیده و غامضی به خود گرفته است؛ در حالی که در قدرت لطیف، هنر معنی و شمایی این گونه دارد: «هنر در عرفان اسلامی، ترسیم روشن عدالت، شرافت و انصاف و تجسم تلخکامی گرسنگان مغضوب قدرت و پول است. تنها هنری مورد قبول قرآن است که صیقل‌دهنده اسلام ناب محمدی (ص)، اسلام ائمه هدی (ع)، اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان و اسلام تازیانه‌خوردگان تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیتها باشد». (امام خمینی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۱)

۳-۳-۶. سیاست: سیاست در رفتار فعلی بازیگران حوزه قدرت در ملل مختلف به ویژه غرب، معنی بازی، نیرنگ، فریب، دروغ، دغل و اعمال هر چیزی است که می‌تواند آنها را به مقاصد خود برساند. این ادعایی نیست که دیگران سر دهند، این عین عمل آنان در رفتار داخلی و خارجی با ملت خود و دیگر ملل است. به اسم حقوق بشر، میلیونها نفر را به خاک و خون می‌کشند؛ به نام امنیت، ترور و کشتارهای شرم‌آور انجام می‌دهند؛ با تبلیغ بر جرم انجام‌نشده‌ای توسط دیگران، بر سرزمین ملتی با دین متفاوت و جغرافیایی دیگر که فاصله ارضی آن نیز کم نیست، متجاوزانه مسلط شده و هر جرم و جنایتی را انجام می‌دهند. گفتمان

غربی، با نام طرح صلح، سایه‌سازی می‌کند تا این جنایات و کشتار استمرار یابد و مقاصد جنایتکاران محقق شود. این اعمال و رفتار را سیاست می‌نامند.

از منظر قدرت لطیف، سیاست این تعریف را دارد: «سیاست به معنای اینکه جامعه را راه برد و هدایت کند به آنجایی که صلاح جامعه و افراد هست، این در روایات ما برای نبی اکرم (ص) با لفظ سیاست ثابت شده است ... سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه برد. تمام اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست و این مختص به انبیاست ... این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آنها به علمای بیدار اسلام». (توحیدی، ۱۳۸۱، ص ۸۸)

۷-۳-۳. تبلیغ: عمل تولید، انتشار و انتقال پیام و منظوره‌های یک گفتمان، یکی از مهم‌ترین، ظریف‌ترین، پیچیده‌ترین و اساسی‌ترین کارهایی است که باید با نگاهی جامع انجام شود. متأسفانه به دلیل مرعوبیت متون‌سازان و تولیدکنندگان مواد علمی دانشگاه‌های ما در تاریخ گذشته و عوامل دیگر، مغلطه‌ای عجیب در واژه‌ها شکل گرفته است که باید برای آن چاره‌ای اندیشید.

عمل ارزشی تبلیغ با معنایی که واژه آن در حوزه علوم اجتماعی به خود گرفته، دچار نابسامانی‌های گمراه‌کننده‌ای شده است. منظور از تبلیغ در گفتمان لطیف، همان معنای قرآنی و دینی آن است، نه آن چیزی که امروز به اصطلاح تبلیغ نام برده می‌شود.

تبلیغ در جایگاه واقعی خود؛ یعنی انتقال پیام و منظورِ مبلِّغ به مخاطب، به گونه‌ای که مخاطب در فهم آن به بلوغ برسد؛ یعنی مخاطبِ پیام، مفهوم و منظورِ مبلِّغ را دریافت کند، با آن درگیر شود و مبلِّغ در این درگیری فکری مخاطب، به او کمک کند تا به سطحی از فهم برسد که تشخیص همگونی در ضمیر آنها به وجود آید. این نوع تبلیغ اگر چه سخت، اما ممکن و شدنی است و نباید به دلیل سختی، آن را نادیده گرفت.

از طرفی، تبلیغ دارای رسالت است. «رسالت تبلیغات اسلامی بالفعل کردن نیروی بالقوه مسلمین از طریق رساندن پیام انقلاب اسلامی در زمینه‌های مختلف است و نتیجه این عمل، خودآگاهی دنیای اسلام و در حقیقت؛ آغاز تحرک جهانی مسلمین در جهت تحقق آرمانهای اسلام و به معنی نشر و تنفیذ ارزشهای اسلامی در سراسر جهان است». (زورق، ۱۳۶۸، ص ۳۰)

در تبلیغ صحیح، وسایل مدرن و نوین، صرفاً ابزار دیده نمی‌شوند. با نگاه به ماهیت آنها و فرهنگی که تولیدکننده آن ابزار است، از تبعات ذاتی آنها کاسته می‌شود و راههای دقیق تسلط بر وسایل ارتباطی تبلیغی برای رساندن پیام با اهداف مورد نظر مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابر این، تربیت و آموزش مبلّغ، با گفتمان انقلاب اسلامی صورت می‌پذیرد و بنیادهای فکری و رفتاری او منطبق با آموزه‌های انقلاب اسلامی خواهد بود.

نتیجه

با نگاه از این منظر به قدرت، روشن شد که انقلاب اسلامی از سوی دشمنان به ویژه نظام سلطه، تهدیدی پیش روی خود دارد که آن را «قدرت نرم» می‌نامند؛ یعنی اصل واقعیت قدرت نرم، مورد پذیرش بوده و متعلق به نظام سلطه است که آن را علیه ملتها به ویژه گفتمان انقلاب اسلامی به کار می‌گیرد.

این قدرت دارای ابعاد و سطوحی است که متمرکز بر روی یک بُعد انسان است. در این تمرکز، عمقی که امکان دارد بدان دست یابد و راه نفوذ خود را باز کند، ذهن بشری است که دایره آن عقل روزمره ابزاراندیش یا همان عقل معاش است.

این تحلیل نشان می‌دهد که اگر چه تهدید هر چه باشد، مهم است و باید برای دفع آن غافل نشد، اما اگر نیروهای انقلاب به گفتمان آن تمسک جویند، عبور از تهدید نرم شیطانی غرب، کار آسان و کم‌هزینه‌ای خواهد بود.

ضمن اینکه با عبور از آن یقیناً می‌توان مرزهای آنها را درنوردید و پایه‌های تمدنی گفتمان تهدید نرم را به لرزه درآورد و ویران ساخت.

پس در اولین گام، ضمن نیاز به شناخت موضوع تهدید نرم غرب، باید از ادبیات آن در صف بندی جبهه خودی در مقابل آن خارج شد و به ادبیات گفتمان انقلاب اسلامی رجوع کرد. با رجوع به ادبیات گفتمان انقلاب اسلامی، می‌توان به قدرت لطیف انقلاب اسلامی سامان بخشید و از قلّه آن به سرکوب سربازان تهدید نرم پرداخت.

تهدید نرم متکی به ابزار است، در حالی که قدرت لطیف انقلاب اسلامی متکی به انسان است؛ اگر چه ابزارها در تمام ابعاد مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

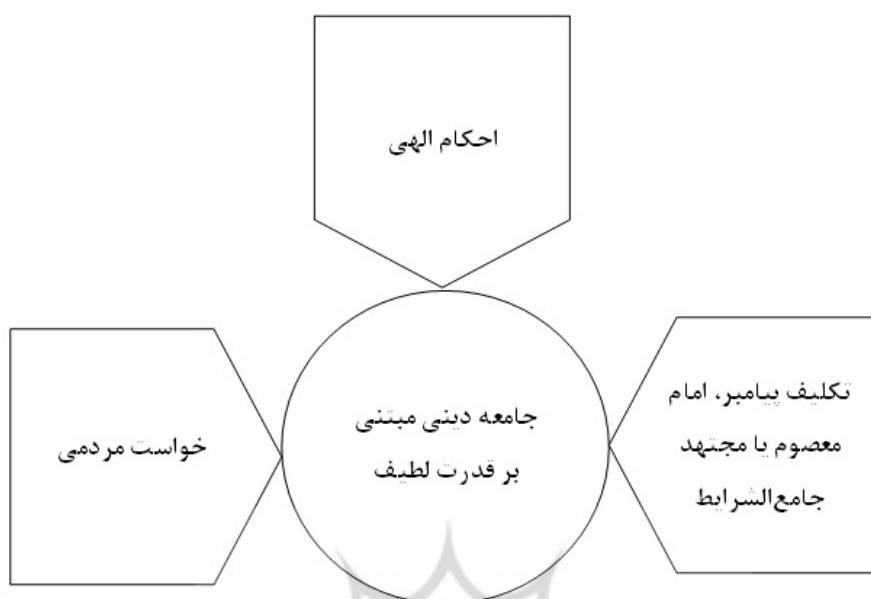
اگر امکان به تحرک در آوردن جامع قدرت لطیف میسر گردد فرصت و زمان و هزینه دفع تجاوز دشمن به شکل عجیبی کاهش خواهد یافت و عمق در هم فروریزی سازه‌های تمدنی غرب به روشنی و آسانی، کامل و عاجل نمایان خواهد شد.

کاخ پر زرق و برق قدرت نرم، به تعبیر قرآن مجید بر «تارهای عنکبوت» بنا شده است؛ تارهای لرزانی که مقاومت لازم برای تحمل هیچ حقیقتی را ندارند و دیوارهای آن کاذب و در حال فرو ریختن است، ولی آنها با تکیه بر علم و دانش و فن، خود را بر پا و ایستاده نشان می‌دهند.

بنیان و شالوده قدرت نرم غرب بر شهوات جنسی، جسمی، بصری و گوارشی نهاده شده است؛ در حالی که بنیان قدرت لطیف را بر سازه‌ای به نام فطرت الهی، اسلام ناب، ولایت، امداد غیبی، برادری دینی و الگوهای اسلامی انسانی بالا می‌برد؛ به درد، کمبود، کاستی، نقص عضو، مرگ و... معنی می‌بخشد و جهت می‌دهد؛ انسان را بصیر، فهیم، آزاده، مهربان، ظلم ستیز، عدالت خواه، یاریگر دیگران، دشمن شناس، اهل عمل به موقع، حاضر در میدان حیات اجتماعی، امیدوار، دلیر، تلاشگر، قانع، مقتصد، موحد، مقاوم، مرگ آگاه، خودشناس، عاقبت اندیش و در یک کلام، دیندار ولایی بار می‌آورد.

تعریف قدرت در گفتمان انقلاب اسلامی این گونه است: احکام خالق برای زندگی، مطالبه فطری مردم برای اعمال آن و اجرای احکام توسط پیامبر یا امام معصوم و در زمان غیبت توسط ولی فقیه جامع الشرایط؛ یعنی «خدا و مردم» و «حاکم» فقط «مجری احکام خداست» نه واجد قدرت شخصی یا خصوصی! به همین دلیل، «ولی» در انقلاب اسلامی واجد هیچ حقوق مادی نیست و حتی برای او حقوق به منظور امرار معاش هم وضع نشده است.

قدرت لطیف از آنجا که تدبیری دقیق، نافذ، پرجاذبه و راهبر به سمت کمال دنیا و آخرت است، محیط بر قدرت نرم است و جنبه‌های حُسن آن را در بر می‌گیرد. ضمن اینکه تمام لذات دنیوی مورد نظر آن را به شکلی متعادل، مشروع و جهت‌دار فراهم می‌کند و به انسان راهی نشان می‌دهد که می‌تواند در جایگاهی قرار بگیرد که از لذات جاودانه و پایدار بهره‌مند شود.



شکل ۳: حالت شکل‌گیری جامعه بر مبنای قدرت لطیف

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع

۱. آوینی، مرتضی (۱۳۷۵)؛ **حکمت سینما**، تهران، بنیاد سینمایی فارابی.
۲. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۲)؛ **کلمات قصار، پندها و حکمتها**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ دوم.
۳. امام خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۶)؛ **ولایت فقیه**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ششم.
۴. پارسانیا، حمید (۱۳۷۹)؛ **حدیث پیمانه، پژوهشی در انقلاب اسلامی**، قم، معارف، چ چهارم.
۵. توحیدی، علی اصغر (۱۳۸۱)؛ **قرائت امام خمینی از سیاست**، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۶. جعفری، محمدتقی (۱۳۸۴)؛ **علم و دین در حیات معقول**، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چ دوم.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)؛ **تفسیر انسان به انسان، نظریه جدید پیرامون معرفت‌شناسی انسان**، قم، اسراء، چ چهارم.
۸. حائری شیرازی، محی‌الدین، ۱۳۸۷، **انسان‌شناسی**، قم، انتشارات شفق، چ سوم.
۹. دودینگ، کیت (۱۳۸۵)؛ **قدرت**، ترجمه عباس مخبر، تهران، آشتیان، چ دوم.
۱۰. رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۶)؛ **مرصاد العباد**، به اهتمام و تحصحیح تقی تفضلی، تهران، علمی و فرهنگی، چ پنجم.
۱۱. زورق، محمدحسن (۱۳۶۸)؛ **مبانی تبلیغ**، تهران، سروش.
۱۲. سجادی، سیدجعفر (۱۳۶۶)؛ **فرهنگ معارف اسلامی**، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چ دوم.
۱۳. شاه‌آبادی، محمدعلی (۱۳۸۰)؛ **شذرات المعارف**، تهران، ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت.
۱۴. طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن (۱۳۶۰)؛ **تفسیر مجمع‌البیان**، تهران، فراهانی.

۱۵. فروند، ژولین (۱۳۶۸)؛ جامعه‌شناسی ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، تهران، رایزن، چ دوم.
۱۶. مرتضوی، علی حیدر (۱۳۸۷)؛ فیلسوف فطرت، نگاهی به احوال و افکار عارف حکیم آیت الله العظمی محمدعلی شاه آبادی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ دوم.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۲)؛ جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چ دوم.
۱۸. مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)؛ انسان در قرآن، تهران، صدرا، چ سیزدهم.
۱۹. مطهری، مرتضی (۱۳۶۳)؛ انسان و سرنوشت به ضمیمه امدادهای غیبی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ جدید.
۲۰. نای، جوزف اس (۱۳۸۷)؛ قدرت نرم، ترجمه سیدمحسن روحانی و مهدی ذوالفقاری، مقدمه دکتر اصغر افتخاری، تهران، دانشگاه امام صادق (ع) و پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بسیج.
۲۱. نراقی، ملا احمد (۱۳۷۷)؛ معراج السعاده، قم، هجرت، چ پنجم.
۲۲. هیندس، باری (۱۳۸۰)؛ گفتارهای قدرت از هابز تا فوکو، ترجمه مصطفی یونسی، تهران، شیرازه.
۲۳. یوسفیان، حسن و احمدحسین شریفی (۱۳۸۵)؛ عقل و وحی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ چهارم.